

نوشته: اسماعیل رائین

انستعاب در بهائیت

پس از مرگ شوقی ربانی

انشعاب در بهائیت

پس از مرگ شوقی ربانی

نوشته : اسماعیل رانین

به ضمیمه : اسناد وزارت خارجه انگلیس
و اسناد دولتی ایران

کتاب: اشعاب بہائیت

نویسنده: اسماعیل رائین

ناشر: مؤسسہ تحقیقی رائین

صندوق پستی ۱۶۱۲ - ۱۱

چاپ: مرو

صفحه

۷	پیشگفتار
۲۵	بخش اول : شورشهای نخستین
۶۹	بخش دوم : جدایی آغاز می شود
۹۹	بخش سوم : بهائیت و سیاست
۱۴۵	بخش چهارم : تشکیل بیت‌العدل و انتخاب اعضای آن
۱۶۷	بخش پنجم : دولت اسرائیل و جریان بهائیت
۱۷۵	بخش ششم : شوقی ربانی و حوادث پس از درگذشت او
۱۹۵	بخش هفتم : ایادی بهائیت
۲۰۵	بخش هشتم : نقشه، ده ساله
۲۱۷	بخش نهم : طرد ریعی و بهائیان دیگر
۲۲۹	بخش دهم : روحیه ماکسول
۲۳۵	بخش یازدهم : آمار و ارقام و تبلیغات
۲۴۵	بخش دوازدهم : اوقاف بهائیت
۲۵۹	بخش سیزدهم : گلستان جاوید و بگ کلاهبرداری قانونی
۲۹۹	بخش چهاردهم : شرکتهای بهائیان
۳۱۷	بخش پانزدهم : سهم الارث ، مالیات بر ارث ، صلحنامه
۳۶۱	بخش شانزدهم : بهائیان در محاکم دادگستری

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

پیشگفتار

دربارهٔ بهائیان و بهائیت‌گری تاکنون کتب و رسالات پیشماری نگاشته شده است، گذشته از کتب باصطلاح "بنیانی" که پایهٔ اعتقادات پیروان بر آنها نهاده شده است، یعنی آثار مربوط به سردستان بایی، بهائی، ازلی و فریق و گروه‌های دیگری که همه از بابیگری منشعب شده‌اند (۱)، کتابها و رسالات دیگری نیز در رد بهائیت به رشتهٔ تحریر درآمده، که کتاب معروف "بهائیت‌گری" نوشتهٔ "احمد گسروی" یکی از آنها است. این کتاب با وجود قلت صفحات از نظر منطق و مطلب بر همه کتب قطور دیگری که در این زمینه نوشته شده برتری دارد.

۱ - تنها آثار چهار تن از پایه‌گذاران اصلی فرقه‌های مختلف بهائی از یکصد و بیست جلد تجاوز می‌کند، از جمله آثار میرزا علی محمد باب ۷۳ جلد، میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) ۲۲ جلد، عباس افندی (عبدالبهاء) ۱۱ جلد، شوقی افندی (شوقی ربانی) ۱۴ جلد که شرح آنها بتفصیل خواهد آمد. علاوه بر اینها، صدها لوح، رساله، تاریخ و نوشتهٔ دیگر وجود دارد که دسترسی به آنها - خارج از محافل بهائیان - بدشواری میراست.

در اینجا، ما را سر آن نیست که به بحث دربارهٔ بهائیکری، شرح کامل تاریخچه و یا "تأیید" و "رد" معتقدات بهائیان بپردازیم، زیرا این کار - چنانکه اشاره شد - بکرات انجام گرفته و ما علاقه مندان صاحب نظر را به کتب و آثارى که در این باره نوشته شده است و فهرست آنها بتفصیل خواهد آمد، حواله می‌دهیم. اما انگیزهٔ اصلی در نگارش این رساله، ((انشعاب)) و ((گروه بندیهائی)) است که در سالهای اخیر، این فرقه را به دستجات مختلف - و اغلب متخاصم - تقسیم کرده است، تا آنجا که پژوهنده را در همان آغاز کار دچار سردرگمی و آشفتگی ذهنی می‌سازد.

این نکته از آن جهت نیز شایان اهمیت است، که گویی "انشعاب" و "دسته بندی" از آغاز جزئی تفکیک ناپذیر، از بهائیت و بهائیکری بوده است، کما اینکه هنوز سیزده سال از مرگ میرزا علی محمد شیرازی نمی‌گذشت که اولین انشعاب با پیدایش فرقه‌های "بهائی" و "ازلی" در این جمع آغاز شد، و گروهی را که تا دیروز با اتحادی شگفت آور در برابر قوای دولتی و همه جامعه می‌ایستاد و گروه گروه گشته می‌داد، به دو دستهٔ کینه‌توز و دشمن مبدل ساخت که همهٔ نیروی خود را صرف انهدام یکدیگر می‌کردند و گاه با خوراندن سم و یا سوءقصد های گوناگون، یکدیگر را از میان برمی‌داشتند. "انشعاب" در بابیگری و بهائیکری، خود یکی از سلاجهای گوینده‌ای است که در دست مخالفان این گروه قرار دارد. اینان سؤال می‌کنند: "اگر میرزا علی محمد باب فرستادهٔ خدا می‌بود و می‌خواست آیینی تازه برای رستگاری آدمیان آورد، چگونه بود که دهسال و اندی بعد کسی دیگر با آیینی دیگر آمد، که ناقض او و اعتقادات نخستین

بود...؟" (۱)

کسروی که شش ایراد بزرگ بر بهائیکری وارد آورده است مخصوصاً روی همین زمینه تکیه کرده می‌نویسد:

"پنجم: چنانکه گفتیم، باب که در نوشته‌های خود یاد من یظهره الله کرده، از گفته‌هایش چنین پیدا است که پیدایش او در آینده دوری خواستی بود. باب که با رنج و گزند بسیار، دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده بود، امید می‌داشته که سالها دین او برپا و شریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پهروان او خواهند برخاست، ولی دیده شد که همان که باب گشته گردید، کسانی به دعوی "من یظهره اللهی" برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخاسته به همان دعوی بنیاد بهائیکری گذاشت و دین و آیین باب را به یک بار از میان برد.

اکنون جای پرسش است که در یک زمان به دو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر سیدباب از سوی خدا می‌بود و آن شریعت را با دستور خدا گزارده، چرا بایستی چند سال گذشته و هنوز روان نشده، نابود گردانیده شود؟!... چرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یابد؟!... این یکی از ایرادهای بزرگی است که به بهائیان توان گرفت.

در این باره راستی همانست که ما در بخش تاریخچه نوشته‌ایم... یک شیخ احمد احسانی پیدا شده و به آن (منظور دیگری است) رنگ دیگری داده و چنین گفته:

آن امام ناپیدا به جهان هور قلیا رفته، ولی گوهر او

در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد. (۱) یک سید کاظم رشتی به جای او نشسته و دنباله سخن او را گرفته، چنین گفته: "پیدایش آن امام بسیار نزدیکست"، و به گفته عامیان این سخن را به سر نگزارد و به همه جا دمیده، یک سید علی محمد جوان هوشمندی از این سخنان به تکان آمده و به آرزوی امام زمانی افتاده، و اینست تا در شیراز آواز بر آورده، شاگردان سید کاظم که گوشها تیز کرده، بی آوازی می گردیده اند، آنرا شنیده به سرش گرد آمده اند. از آنسو مردم که هزار سال شبانه روزان چشم به راه امام زمان دوخته بودند، از شنیدن این داستان به تکان آمده اند، ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علی محمد چگونه گسیست و سخنانش چیست و او را گاهی در شیراز و اسپهان و گاهی در

۱ - وقتی اعتقادات شیخ احمد احسائی نزد گروهی - مخصوصاً از شیخیان - بازگو می شود زبان به اعتراض می گشایند که شیخ هرگز چنین سخنانی نگفته است، کما اینکه در جریان نگارش کتاب همین بحث با گروهی از دوستان در میان بود. شگفت اینکه سید احمد کسروی، در جریان نگارش کتاب بهائیگری خود، به این اعتراض واقف بوده و پس از شرح فشرده سخنان شیخ می نویسد:

"شگفت آنکه مردم اینها را هیچ نمی فهمیدند و اکنون نیز که شیخیان هستند، انبوه ایشان آگاهی درستی از گفته های شیخ احسائی نمی دارند، و چه بسا کسانی از آنان اینها را بخوانند و بگویند: "شیخ چنین سخنانی نگفته" و اگر شما بازگردید و بگویید: "پس شیخ چه گفته است...؟" بر چه چیزهاست که شما خود را از مردم جدا می گرد و نام شیخی بر روی خود می گذارید...؟" در آنجاست که خواهید دید درماندند و پاسخی نتوانستند" (بهائیگری، ص ۲۱ - ۲۲)

آذربایجان از مردم دور داشته . این کار دولت به تگان مردم افزوده و پهلوان باب گوشش بیشتر گردانیده‌اند . و به امید فیروزیهایی که در حدیثها به یاران او نوید داده شده بود ، به دسته بندی پرداخته با دولت جنگ کرده‌اند . در میانه خونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زیون دولت گردیده ، پس از کشته شدن سید علی محمد و دیگر پیروانشان بازمانده ، گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند . گروهی بی سر و بی سامان که از مسلمانی بیرون آمده و در یا بیگری راه روشنی در پیش رو نمی‌دیده‌اند ، با یکدیگر به کشاکش پرداخته ، خونها می‌ریخته‌اند ، با مسلمانان همیشه پیکار می‌داشته‌اند . از این سو در ایران دولت یا مردم به هر که گمان بابی بودن می‌برده‌اند ، آسوده نگزارده ، چه بسا می‌کشته‌اند . میرزا یحیی ازل که جانشین باب و پناهگاه بابیان می‌بوده ، کاری از دستش بر نی‌آمده ، چاره‌ای به این نابسامانیها نمی‌توانسته . نوشته‌هایی نیز که از باب مانده بود گرهی از کار نمی‌گشود .

در چنین هنگام آشفتگی بابیان ، میرزا حسینعلی که خود یکی از سران آنها شمرده می‌شد ، بهتر دانسته که آوازی برآورد و به نام " هن پظه‌ره الله " که راهش باز می‌بود ، به کار پردازد ، که هم دستگاهی برای خود و خاندانش در چیند و هم سامانی به کارهای بابیان دهد ، و از دشمنی که میان آنان و ایرانیان پدید آمده بود ، بگاهد و فشار و سختی را کمتر گرداند . به همین آهنگ به کار پرداخته و بیش از همه به نابود گردانیدن نوشته‌های باب که مایه رسوایی می‌بود گوشیده . نیز آتش کینه را در دل‌های بابیان فرونشاند و با دولت و توده ایران در آشتی کوبیده . . . آیا راست است

که باب مهدی می‌بوده و آن دین و شریعت را با دستور خدا گزارده...؟ اگر راست است، پس چه شده ده و اند سال گذشته بهاء که به گفته خود، خدای کوچکی می‌بوده برخاسته و دین و شریعت دیگری بنیاد نهاده...؟ چه شده که دین و شریعت باب را از میان برده...؟

شما اگر از بهائیان بپرسید: "شوند آنکه بر انگیختگان یکی پس از دیگری آمده چیست؟ یک پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد...؟" پاسخ خواهند داد: "چون هر زمان مقتضای دیگری دارد، باید در هر زمان یکی از "مظاهر امرالله" برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات بگذارد" می‌گوییم: "بسیار نیک، این سخنان را درست نادرست پذیرفتیم. ولی در سیزده سال که از گشته شدن باب تا برخاستن بهاء گذشته آیا درخواستهای زمان دیگر شده...؟ آیا شریعت باب هنوز تا پایان گزارده نشده، بیان فارسی (که کتاب شریعت باب است) تا انجام مانده و بیرون نیامده گهن گردیده...؟ آیا چنین سختی را توان پذیرفت...؟ بهاء دو سال بزرگتر از باب می‌بوده، اگر خدا خواسته بوده که این برخیزد و دین بنیاد گزارد، چه نیازی به سید باب و برخاستن او می‌بود، چرا از نخست خود این برانگیخته نشده...؟

بهائیان در برابر این ایراد در مانده بپاسخهایی بر می‌خیزند که اگر نگفتندی بهتر بودی. مثلا چون در میانند چنین می‌گویند: "ما که نمی‌توانیم به خدا ایراد گیریم" باید پاسخ داد: هنوز دانسته نشده که اینها از سوی خدا بوده. دلیلی در میان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست، زیرا آیین خدا در این باره روشن است و هیچگاه نبوده

که دو برانگیخته دین برگزار در یک زمان باشند .

می‌گویند : " هر پیغمبر بزرگی باید پیش از او مبشری باشد . چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود ، نقطه اولی نیز مبشر جمال مبارک بوده " . می‌گوییم ، اینگه پیش از هر برانگیخته مژده رسانی باشد ، بی دلیل است ، بلکه دروغ بودنش آشکار می‌باشد . در این باره تنها داستان یحیی با عیسی هست . . . هرچه هست مژده رسان باید مژده رساند نه آنکه خود را برانگیخته‌ای نماید و دینی گزارد . آنگاه ما می‌دانیم که سید باب دعوی مهدیگری می‌داشت و مهدی بدانسان که پنداشته‌اند مردمان می‌بوده ، خود جداگانه برانگیخته ولایتی شمرده می‌شده .

به هر حال ، همان باب دینی بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که کار بزرگش اینها بوده . عنوان مژده رسانی از باب بسیار دور است . آری باب گاهی نام " من یتظهره الله " بوده ، ولی این در نوشته‌های او بوده و از زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده . آنگاه چنانکه گفتم " من یتظهره اللهی " که باب گفته برای زمان بسیار دورتری می‌بوده ، زیرا همان باب " منی " را پاک شمرده می‌گوید ؛ به پاس من یتظهره الله است که از آب ناپاکی پدید نیاید . من یتظهره اللهی که باب یاد کرده با بهاء سازشی ندارد .

روزی به یکی گفتم : این گفته شما که باب را مژده رسان پیدایش بهاء می‌شمارید بدان می‌ماند که پزشکی که بر سر بیمار خواهد رفت نوکرش را از پیش فرستد که آگاهی رساند ، و آن نوکر بر سر بیمار رفته خود را پزشک نامد و به کار درمان پرداخته به بیمار دواها خوراند و دستور حجامت دهد ، و در گرماگرم این کار خود پزشک رسیده همه آنها را بیپوده شمارد ،

و درمان را از سر آغازد. آیا چنین کاری دور از خرد نخواهد بود...؟

شگفتتر آنکه روزی یک مبلغ بهائی با من سخن می‌گفت و به این ایراد چنین پاسخ داد: "نقطه اولی که نام نبی بروی خود گذاشت!..."

گفتم: این پاسخ مرا ناچار می‌گرداند که داستانی یاد کنم: یکی از آشنایانم می‌گوید، سوار اتومبیل می‌بودیم و از تبریز به تهران می‌آمدیم. میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند. من نگاه می‌کردم دیدم در پشت سر ما تیر تلگراف است و اتومبیل که پس می‌زند به آن تیر آهنین خواهد خورد. این بود گفتم: "پشت سر تیر تلگراف هست". چون گوش نداد دوباره گفتم، باز گوش نداد و همچنان رفت و با سختی به آن تیر خود که هم ما رنجی یافتیم و هم به اتومبیل آسیبی رسید. من زبان به نکوهش گشاده گفتم: من که دوبار صدا کردم پشت سر تیر تلگراف هست چرا گوش ندادی...؟" گفت: "تو که نگفتی: هوپ! - از این پاسخ همگی خندیدیم..." (۱)

نقل این بخش از گفتار کسروی بدان خاطر بود که بدانیم "انشعاب" در بابیگری و بهائیسگری چه حربه گوینده‌ای به دست مخالفان داده است، و اینک بر سر سخن خویش باز می‌گردیم.

پیدایش باب و به دنبالش آن جدایی میرزا حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح‌ازل از یکدیگر، و انشعاب هر دوی آنها از بابیگری، سرآغاز داستانی است که دنباله آن تا به امروز

به زمان ما کشیده شده است .

پس از میرزا حسینعلی (ملقب به بهاءالله) فرزندش عباس افندی (عبدالبهاء) و پس از او شوقی افندی (شوقی ربانی) هر یک دیگرگونیهایی در قرقه باب به وجود آوردند ، و بعد از شوقی ربانی کار جدایی و افتراق بدانجا کشید که حتی گروهی "روحیه ماکسول" را متهم کردند که وی شوهر خود شوقی - یا بنا به اصطلاح خودشان " شوقی ربانی حضرت ولی امرالله " - را مسموم کرده و کشته است .

تشکیل " مجمع ایادی " و جمع دیگری به نام " هیئت اماناء " و مانند اینها ، انتشار کتب و رسالات متعدد و متضاد ، اختلاف نظر بر سر اجرای برنامه دهساله که از طرف شوقی عنوان شده و قرار بود به مرحله اجرا درآید ، و بحث و گفتگو بر سر آن هنوز هم ادامه دارد ، اینها همه ، به نظر ما مظاهر روشنی از این انشعابات و چند دستگیهاست . (۱)

(۱ - نویسنده " تاریخ و نقش سیاسی رهبران بهائی " ، درباره انشعابهایی که در بهائیت روی داده است می نویسد : " ... احمد سهراب از فرمان شوقی سر باز زد و وصیتنامه را ساختگی تلقی نمود (انتصاب شوقی افندی به جانشینی عبدالبهاء) و طرفدارانی پیدا کرد که به نام سهرابیان نامیده شدند ، و بهائیان آمریکا عموماً پیرو او می باشند .

" پس از مرگ شوقی نیز شخصی به نام میسن ریچی که شوقی او را به لقب " پرزیدنت " مفتخر نموده ادعا نمود که " ولی امرالله " می باشد ، و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان و کشورهای دیگر پیدا کرد ، و بدین ترتیب شعبه جدیدی در این مرام به وجود آورد . اخیراً جمعید معانی در اندونزی ادعای جدیدی نموده خود را حضرت " سماءالله " نامیده است ، وی دلایلی برای اثبات حقانیت خویش آورده که هم عرض دلائلی است که حضرات برای

اگرچه - چنانکه اشاره شد - تاکنون کتب و رسالات متعددی در زمینهٔ بایبگری و بهائیکری و در تأیید و رد آن نگاشته شده و در هر یک نیز (با توجه به اینکه نویسنده در کدام جبهه قرار داشته، یا طرفدار کدامیک از فرق بهائی بوده) سعی شده است تا حقانیت یکی از دستجات به اثبات برسد. و این خود طبعاً مسئله انشعاب و افتراق گروهها را در بر دارد، ولی تاکنون "انشعاب در بهائیت و بهائیکری"، خصوصاً در ارتباط با قدرتهای سیاسی خارجی ذینفع در موضوع، بطور مستقل و مشروح، مورد بررسی و تحقیق قرار نگرفته است. به همین جهت در این کتاب گوشیده‌ایم تا با استناد به مأخذ و ضوابطی که از آغاز بهائیت تا به امروز نوشته و تدوین شده است، این موضوع را مستقلاً بررسی کنیم و از این راه، به بسیاری از پرسشها و نکات ابهام پاسخ دهیم. با این امید که - اگر نه به عنوان یک تحقیق کامل و جامع - دست کم به عنوان اثری راهگشا و روشنگر، پژوهشگران صاحب‌نظر و محققان آینده را به کار آید، و آنان را در پژوهشها و تبعاتشان یاری کند.

→ درستی خود می‌آورند، و طرفداران زیادی در بین بهائیان در آندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهائیان پاکستان نیز به وی گرویده‌اند، آیاتی هم به زبان عربی نازل نموده که همپایه آیات عربی بهاء و میرزا علی محمد باب می‌باشد، و ادعا کرده که در شب آخر زانویه ۱۹۶۶ به معراج رفته است. بنابراین فرقه‌های ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تاکنون می‌توان نام برد:

بابی - ازلی - بیانی - مرآتی - بهائی - ثابتین - ناقصین - مهربانی - طرفداران میسن ریچی - جمشیدی. " (ص ۸۵، چاپ سوم - ۱۳۴۶)

بدیهی است برای ارزیابی رویدادها و برخوردها و انشعابات، در هر فرقه و گروهی، نخست باید خود فرقه را شناخت. به همین جهت، شرح تاریخچه، پیدایش بایگری و بهائیکری - اگر چه مختصر - ضروری به نظر می‌رسد، ولی همان طور که در آغاز نیز گفته شد، این تاریخچه خود آنچنان مفصل و طولانی است، که برای بیان مشروح آن، نگارش چندین کتاب لازم است.

لذا، برای آگاهی از چگونگی پیدایش و تاریخچه بایگری و بهائیکری، خوانندگان علاقه‌مند را به کتب و آثاری که در این باره نگاشته شده، اعم از تشریحات خود بهائیان، مخالفان آنها، گزارشگران بیطرف و مورخین - که فهرست کامل آنها خواهد آمد - حوالت می‌دهیم. اما برای آنکه این نقیصه و کمبود نیز در کتاب حاضر احساس نشود، و از زبان اسناد و مدارک تاریخچه‌ای کوتاه به دست داده باشیم، قسمتی از اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس را در آغاز کتاب آورده‌ایم.

این اسناد که برای اولین بار در ایران منتشر می‌شود، متن گزارش‌هایی است که از آغاز پیدایش میرزا علی محمد باب، توسط نماینده سیاسی انگلیس در ایران برای دولت متبوعه به لندن ارسال شده، و با اینکه مثل هر گزارش سیاسی دیگری مختصر و کاملاً فشرده است، در کار روشن ساختن نکات مبهم و شناخت ریشه‌های نخستین مطلب مورد بحث ما، از چند نظر، فوق العاده حائز اهمیت است.

نخست از این نظر که گزارش رسمی نماینده دولتی است، که به خاطر تأمین امیال سودجویانه و استعمارگرانه خویش، نه فقط به برخوردهای مذهبی و عقیدتی علاقه‌مند

است ، بلکه خود اینگونه اختلافات را به وجود می‌آورد و دامن می‌زند ، تا از آب گل آلود ماهی بگیرد ، و مخصوصاً تاریخ مشرق زمین ، خاطرات خونین ، شوم و غم‌انگیزی از این سیاست موذیانانه را به یاد دارد . (۱) طبیعی است چنین سیاستی برای بهره‌برداری و سوء استفاده از هر حرکت سیاسی ، اجتماعی ، مذهبی و حتی ادبی و هنری باید خود نخست از

۱- از بازیهای عجیب و عبرت آموز روزگار این که همین دولت بریتانیای کبیر که نزدیک به دو قرن است با ایجاد اختلافات مذهبی و دامن زدن به آن ، بخشهای وسیعی از دنیا را به خاک و خون می‌کشد ، یکروز مسلمان ساده دلی را تحریک می‌کند ، که در کشمیر به گاو مقدس هندوان "بخ" کند ، تا با این بهانه هندوها را به جان مسلمانان بیندازد ، و روز دیگر هندوی ساده لوحی را وا می‌دارد تا "سگ" پشت دیوار مسجد مسلمانان ببندد؟ و این بار مسلمین را به مقابله و برخورد با هندوان برانگیزد ، و در پرتو این کشمکشها وزد و خوردهای خونین ، مطامع استعماری خویش را تأمین کند ، در حال حاضر ، خود با آنچنان اختلاف نظر و برخوردهای خونین مذهبی روبروست که در تاریخ نظیر آن کمتر دیده شده است ؛ کاتولیکها و پروتستانهای انگلیسی ایرلند شمالی را به خاک و خون کشیده‌اند ، و شگفت اینکه اگر برخوردهای مذهبی مشرق زمین مربوط به یکی دو قرن پیش است ، اینان در نیمه دوم قرن بیستم و در عصر فضا بدین خاطر یکدیگر را قتل‌عام می‌کنند .

یک ضرب‌المثل قدیمی فارسی می‌گوید : "چوب خدا صدا ندارد . . . وقتی بزند دوا ندارد" و گویی این چوب خداست که اینک برگرده انگلیس فرود می‌آید . سیاستی که دو قرن دین خدا و برخی از روحانیین را وسیله و ابزار پیشبرد مطامع خویش ساخته بود ، باید چنین آخر و عاقبتی داشته باشد . و راستی که "این چوب خداست" .

ماهیت آن حرکت آگاهی کامل داشته باشد. و این نکته به گزارشهای مورد بحث ارزش و اعتباری خاص می‌بخشد. دیگر اینکه گروهی از پژوهندگان در ماجرای بایبیری و بهائیکری نیز در جستجوی رد پای سیاستهای خارجی هستند، و محققا وجود چند سند از عالیتین منابع سیاسی کشوری که خود بیش از هر کس در این زمینه مورد سوء ظن است، فوق‌العاده ارزنده خواهد بود.

و سرانجام از این نظر که نماینده سیاسی انگلیس ناچار بوده است واقعیت حوادث و رویدادها را - از دیدگاه خویش - به مقامات بالا گزارش دهد. این اسناد محرمانه می‌تواند معتبرترین مأخذ در مورد بایبیت و بهائیکری باشد. مخصوصا با توجه به اینکه هر یک از گزارشها درست همزمان با وقوع حوادث و در گرم‌گرم رویدادها تهیه شده است.

ضمنا چون نماینده انگلیس، بنا بر خواست و اصرار دولت متبوعه مأمور بوده است که علاوه بر حوادث ناشی از پیدایش باب، فشرده عقاید و ادعاهای او را نیز گزارش دهد، این اسناد علاوه بر این که کمبود کتاب حاضر را از نظر تاریخچه تا حدود زیادی جبران می‌کند، فشرده عقاید و ادعاها و نظرات باب و بهاء را نیز در بر دارد، که چون قضاوتی از دید یک ناظر خسارچی است طبیعا حائز اهمیت خواهد بود.

اما آنچه بیشتر در این کتاب می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، وضع بهائیت در حال حاضر و گذشته‌های نزدیکتر است. و این نکته‌های است که وجه تمایز کتاب حاضر را با آثار و نوشته‌های دیگری که در این زمینه نگاشته شده، مشخص می‌کند. زیرا پس از نیم قرن نخست، که ایران مرکز شقل و

تنها منطقهٔ مهاجرهای بابیان و بهائیان بود، با مهاجرت میرزا حسینعلی بهاء ویحیی صبح ازل به عثمانی، بتدریج جنجال بهائیگری در ایران فروکش کرد. بابیان و بهائیان که در ایران مانده بودند، دیگر بدون برخورد و جنجال به زندگی خود ادامه می‌دادند، در حالی که در عثمانی و دیگر کشورها، برخوردها و گشکشیهایشان ادامه داشت. به همین جهت اغلب کتب و رسالاتی که به زبان فارسی دربارهٔ بهائیگری و در رد یا تأیید آن در ایران نگاشته شده، مربوط به همان نیم قرن نخستین است. حال آنکه از آن پس نیز آثار بیشماری به زبانهای غیر پارسی در این باره به رشتهٔ تحریر درآمده، که ایرانیان حتی خود بهائیهام به استثنای جمعی از سران و برجستگان بهائی - اصولاً از اینگونه آثار بی‌خبر مانده‌اند، زیرا طبعاً در این میان تنها کتب و آثاری ترجمه و تکثیر می‌شود، که مورد پسند و در تأیید صلاحیت و درستی راه یکی از گروهها باشد، نه انتشار بی‌فرضانه همهٔ آثار، به منظور بررسی و ارزیابی. در نتیجه، موضوع رهبری بهائیان و تحولاتی که در آیین آنان رویداده است، پس از عباس افندی (عبدالبهاء) تقریباً در ایران ناشناخته مانده است. چنانکه امروز شاید ۹۹ درصد مردم ندانند که ایتک بهائیت در چه حالی است و رهبران آن چه کسانی هستند؟ نحوهٔ ارتباط بهائیان ایران با مرکز بهائیت در جهان چگونه است؟... برنامه‌های آنان در ایران و سایر کشورهای جهان چیست؟... بهائیان ایران بیشتر منتسب به کدامیک از فرق و گروهها هستند؟... چه اختلافات و مناقشاتی با هم دارند؟... و این اختلافات چه اثری در گروه آنان و در جوامعی که این گروهها در آن زندگی می‌کنند بجای می‌نهد؟... و بسیاری

پرسشهای بدون جواب دیگر...

ممکن است گفته شود که در سومین دهه، از نیمه دوم قرن بیستم، یعنی زمانی که پای انسان سطح گره ماه را لمس کرده، و بشر در اندیشه تسخیر کائنات است، در دورانی که بشریت از زخمهای جانگاہ و درمان ناپذیر تبعیض، تبعیضات، گرسنگی، استعمار، نامردمی، بحران و جنگ، شکنجه می‌شود، سخن گفتن از اختلافات مذهبی و عقیدتی - که خود عامل بروز جداییها و دوگانگیهای بیشتر است - کاری شایسته نیست. این سخنی کاملا بجا و منطقی است. اما این واقعیت را نیز باید پذیرفت، که آن یگانگی و اتحاد کلمه ایدآل، که ضامن پیروزی انسان بر نابسامانیها و احترام به حیثیت بشر است، تنها هنگامی به وجود خواهد آمد، که همه ما، بدون هیچ تعصبی، ریشه اختلافات را بشناسیم، و بدانیم که پدران ما از این دوگانگیها چه رنجی برده‌اند و ما چه رنجی می‌بریم، و در این میان چه کسانی از دامن زدن به این اختلافات عقیدتی سودجویی کرده‌اند و می‌کنند؟

آنگاه است که انسان برتر و بالاتر از همه این اختلافات با اتکا به یک وجه مشترک - خدای یگانه و انسانیت - اتحاد کلمه خواهد یافت و طبعاً بر همه نابسامانیها پیروز خواهد شد.

می‌دانیم که این ایدآلی بس بزرگ و دور از دسترس است، اما پهنه اندیشه آدمی را مرز و حدی نیست. اگر در دنیای خشن و تلخ واقعیات، وصول به کمال مطلوب میسر نیست، در جهان اندیشه - جهانی که انسان را خدای روی زمین ساخته و اشرف مخلوقاتش شناخته است - نیل به این آرزو دشوار نیست. و ای بسا تنها به خاطر این شاهد ذهنی

است که برخی آدمیان - از جمله راقم این سطور - دست به قلم می‌برند که به هر حال قلم بهتر از شمشیر است و ظنین کلام دل‌انگیزتر از غرش توپ ...

از این حواشی بگذریم و به متن بپردازیم: تا به امروز چنین رسم بوده است که هرکس دربارهٔ موضوعی قلم می‌زند، یا باید در رد آن باشد، و یا در تأیید آن. تقریباً هیچ‌کس به راه سومی در این میان عقیده نداشته است. یک نویسنده انگلیسی یا پرتغالی کتابی می‌نویسد و تهاجم به هند یا خلیج فارس را به نفع خود و ملتش توجیه می‌کند، و نویسنده‌ای دیگر از هند یا ایران قلم برمی‌دارد، و در تشریح فجایع استعمار و استعمارگران، آنچه را که آنان نوشته‌اند مطلقاً محکوم می‌کند. طبعاً کتاب نخست سرشار از سفسطه و ریاکاری است و کتاب دوم نیز عاری از تعصب و افراط نمی‌تواند باشد، و ظاهراً شق سومی نیز وجود ندارد. حال آنکه شق سومی هست و ارزنده‌تر است از هر دو راه پیشین: پژوهش، تحقیق، بررسی، بدون هیچ جانبداری و اظهار نظری ...

اگر نویسنده‌ای توانست عوارض استعمار و استعمار را با استناد به ارقام و آمار و اسناد و مآخذ منعکس کند، اگر واقع بین و نیک اندیش باشد، بدون اینکه خود بداند یا حتی بخواهد، ارزنده‌ترین خدمت را به مبارزان ضد استعمار کرده، و مرگبارترین ضربه را بر پیگرد استعمار فرود آورده است.

ممکن است - و ای بسا قطعاً - در این کتاب مطالبی له یا علیه گروه یا گروه‌های مورد بحث بیابیم، ولی خواننده نازک‌بین بروشنی درخواهد یافت که هیچ کدام اظهار نظر یا قضاوت نویسنده نیست. ما واقعیت را عرضه می‌کنیم و این

خود خواننده است که باید ارزیابی کند و آنگاه به داوری بنشیند ، و در مجموع شاید ، دربارهٔ این فرقه‌ها ، به این گفتهٔ مولانا برسد که :

از خیالی صلحشان و جنگشان

وز خیال نامشان و ننگشان

و همین راقم این سطور را بسنده است ، که به گفتهٔ

حافظ بزرگ :

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند

اسماعیل رائین - لندن ، ۱۹۷۸



شورش‌های نخستین

بلوای یزد - باب چه می‌گوید . . . ؟ - رهبران جنبش - گشتار
 مازندران - شورش زنجان - دولت و روحانیون - الغاء
 تحصن - باب از بالای دار ناپدید می‌شود - آشوب دوباره -
 بهرحمیه‌های بزرگ - سوء قصد به شاه - بایبی‌گشی و . . . -
 آغاز چند دستگی .

به نقل از مجموعه اسناد محرمانه
 وزارت خارجه انگلیس

تا آن زمان که موضوع پیدایش میرزا علی محمد باب، از بحث در محافل
 مذهبی و مناظره و گفتگو پا فراتر نهاده بود، سیاستهای خارجی نیز توجه
 چندانی بدان نداشتند. دیپلماتهای غربی در مشرق زمین که بارها و بارها
 شاهد پیدایش گروههای مختلف مذهبی، برخوردارهای آنان، قدرت گرفتن
 یک گروه و شکست گروهی دیگر بوده‌اند، طبیعی است که نخست پیدایش
 باب را نیز یک اختلاف عقیدتی کوچک و مربوط به محافل مذهبی به حساب
 بیاورند. مخصوصاً دولت انگلیس و نمایندگان آن دولت در ایران، شاید از
 این نظر که - بنا به عقیدهٔ گروهی - خود در پیدایش و تکوین این واقعه
 دست داشتند، یا بدان خاطر که بتوانند از چنین اتهامی مبرا بمانند،
 بطور کلی، ظهور باب و بایبگری را با خونسردی و بی‌اهمیتی تلقی کردند،

حتی رویدادهای نخستین، تشکیل جلسات مناظره، "توبه"، باب در آن چه گفته بود، دستگیری باب و زندانی شدن او، و برخوردهای غیر خونین اولیه، همه با بی‌توجهی بسیار برگزار شد.

عقیده^۱ نماینده^۲ دولت انگلیس در ایران - که متن آن خواهد آمد - چنین بود: "اگر اصول عقاید این واعظ (منظور میرزا علی محمد باب است) که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به حال خود گذاشته شود، بدون شک بی‌اهمیت بودنش معلوم خواهد شد و رو به زوال خواهد گذاشت، تنها شکنجه و عقوبت است که می‌تواند آنان را از افول و خفت نجات بخشد... اما زمانی که شهرهای ایران یکی پس از دیگری صحنه برخوردها و شورشهای خونین شد، یعنی پیشگویی بالا دقیقاً تحقق یافت و بابیان در برابر تحمل عقوبت و شکنجه، روز بروز، قدرت بیشتری یافتند، وجود آنان توجه محافل خارجی را به شدت جلب کرد، اینجا دیگر سخن از دعاوی یک واعظ نبود، بلکه صحبت از بلوهای بزرگ و خونین در شهرها، تشنج شدید در مملکت، مقابله با نیروهای دولتی و جنگ و برادر کشی در کادری بسیار وسیع بود. و این موضوعی نبود که از نظر نمایندگان انگلیس یا دیگر کشورهای بزرگ مکتوم بماند.

در سال ۶۸ - ۱۲۶۶ هـ ق (۱۸۵۵ - م) در شهر یزد بلوای خونینی به وقوع پیوست که منجر به فرار حاکم شهر و پناه بردن او به ارک دولتی شد، اما او توانست با کمک اهالی و مخالفان این بلوا را فرو نشاند. نخستین گزارش نماینده^۳ دولت انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه^۴ آن کشور، پس از این حادثه تهیه و ارسال شده است که متن آن را در اینجا ملاحظه می‌کنید: (۱)

۱- یادآوری می‌شود که گزارشها را به ترتیب تاریخ آنها منعکس می‌کنیم

no. 77.

Camp near Jelvan

My Lord,

June 25. 1830

The insurrection at Rezan has not yet been quelled. The Bâbees of that city continue to defend themselves with the zeal of proselytes and the contempt of life inculcated by their faith, and to maintain possession against the Shah's troops, of the portion of the town originally in their occupation. Succour is said to reach the Bâbees from the

The Right Honorable

The Viscount Palmerston, G. C. B.

adjacent.

He

He

He

adjacent villages and districts and many lives are daily lost on both sides; but eventually of course the insurgents will have no choice but to yield to superior force. It is not a little strange that an insignificant town like Herjan, within reach of all the military resources of Tehran and Azerbaijan, should make an attempt at revolt.

In Fars, the Bābes who under their leader Beyd Gakeya had fled from Yazd, have again begun to attract notice - They have approached

approached within a short distance of Meuraz, which they have been warned not to enter, but as yet they have abstained from any insurrectionary movement in the above province.

The other parts of Persia, with the exception of the Goklan Tootkormans, are at this moment tranquil.

The present project of the Persian Minister seems to be the subjugation to complete dependence of the tribes of Fars, particularly the maritime tribes, who have hitherto acknowledged
allegiance

allegiance to the Mahs of Persia only at very irregular periods. His earliest efforts are likely to be directed against the 'el Khance, the chief of the great tribe of Kaskkai which migrates according to the season, alternately between the high and low lands of Fars. This nobleman besides being obnoxious as chief of a powerful tribe, is exposed to the hatred of the Amier-i-Izmir as an old and acknowledged partizan of the English Government.

The efforts of the Persian Minister to overthrow the authority of the
 priesthood

priesthood have not been confined
to Fabricez - In Teheran he has
succeeded in undermining the
influence of the Mram.i. Jooma by
persuading him in part by
intimidation in part by cajolery, to
yield to his designs of destroying the
right of sanctuary hitherto enjoyed by
his mosque - The destruction of this
solitary resource in Persia against
oppression is in my estimation greatly
to be regretted; but I am in sanguine
expectation the Persian Minister will
experience greater difficulty in its
accomplishment.

accomplishment than he at present
contemplates - A recent letter from His
Excellency to me on another subject,
which I am not yet prepared to bring
before Your Lordship, afforded me an
opportunity of expressing in my reply
my sentiments in favor of not disturbing
the system of sanctuary - I have the
honor to enclose an extract of that
communication - There is however
little prospect of being able to effect
a change in his projects of establishing
absolute dominion, uncontrolled by
any power, all over Persia, notwithstanding

The

the very great likelihood of his being

www.golshan.com

forced one day to save his own life

through the means of sanctuary - But

a Persian rarely carries his reflections

beyond the present hour -

In Isfahan a similar attempt has been made to abolish this system, but the citizens are said to have risen in arms in defence of their privileges, and to have forced the Governor to abandon his design.

The abolition of sanctuary will be of much inconvenience to Foreign Missions. When people find no safety

safety in the sanctuaries and thames
www.golshan.com
which have hitherto been regarded as
inviolable asylums, they will naturally
resort to the Missions of England and
Russia, as they occasionally do even
at present -

It is not to the abolition of
sanctuary that the Persian Minister
confines his measures of Government.
His vigilance is extended to coffee and
tea shops, and to the Meads where
story tellers recount adventures and
romances. These places of refreshment
and simple amusement have been
closed

closed to the public lest they should
www.golshan.com
become receptacles for hatching treason
against his administration -

The capture of Meshed has filled
the Persian Minister with pride and
confidence in his own resources and
undertakings, and very naturally
the trust reposed in him by the Shah
has been much increased. His
despotic character is gradually developing
itself, and I fear that, as I already
observed to Your Lordship, his
qualifications for administration
are limited to the maintenance ^{of economy} and
D.D.

thousand persons.

I have the honor to be,

with the greatest respect

My Lord,

Your Lordship's

most obedient,

humble servant,

Justin Hill

" شماره ۲۰ - تهران - ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ "

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که ، بلوای سختی اخیرا در یزد به وقوع پیوست ، که سرانجام حاکم آن شهر با کمک مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد . برانگیزندگان این شورش ، هواخواهان مسلک جدید موسوم به " بابی " بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارک پناه ببرد . اما ارک نیز از طرف شورشیان محاصره شد . در این میان ملاها که متوجه شده بودند پیشرفت بابیگری به منزله زوال رفعت و نفوذ خودشان است ، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله بر فرقه بیدینان دعوت کردند .

در این زد و خورد بابیها مغلوب شدند و ناچار به کرمان - ایالت مجاور - گریختند . من نامه‌ای را که حاکم یزد به یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده‌ام ، وی در این نامه با التماس تقاضای کمک کرده و وضع آشفته حکومت خود را در برابر بابیان شدیداً منعکس ساخته است . وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده و حتی بدون آنکه منتظر اجازه کناره گیری شود یزد را ترک گفته است .

به نظر میرسد که عقاید مذهبی این دین جدید در ایران در شرف بسط و گسترش است . باب مؤسس این فرقه که اهل شیراز است و این اسم جعلی را (منظور عنوان باب

است) به خود بسته در آذربایجان زندانی است، ولی در هر شهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده میشود، آماده‌اند تا در اثبات عقاید تازه‌شان حتی به استقبال مرگ نیز بروند، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می‌کند. خود باب اعلام داشته است که مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که از انتظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نه تنها به عنوان پیشوای مذهبی به او حرمت می‌گذارند، بلکه از وی به عنوان سلطان عصر جهان که سایر سلاطین باید طوع عبودیتش را گردن بینند نیز اطاعت مینمایند) جانشین فرامین قرآن میباشد. علاوه بر این دکتربین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلک تصور میکنند که پیشرفت و ترقی آنها نتیجهٔ مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد. پس بر این مقدسین قانونا رواست که مال و ثروت کفار را - به هر نحوی که باشد - تصاحب کنند. استدلال و الهام آسمانی (۱) و سائل فعلی القاء اندیشه و حصول اعتقاد در ما موریت باب است. لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علنا اظهاری نشده است.

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه‌ای در بر ندارد، به حال خودش گذاشته شود، بدون شک بی‌اهمیت بودنش آشکار شده و رو به زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت

است که می‌تواند آنان را از افول و خفت رهایی بخشد. و بدبختانه این جدیدالمذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیر قابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی و عرفی هر دو به قلع و قمع این فرقه ذی‌علاقه هستند.

از قراین چنین برمی‌آید که این مذهب در تهران، بین همه طبقات مردم، بدون آنکه حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیز دست رد گذاشته باشد، مریدانی کسب کرده است. تعداد آنان در این شهر، تصور می‌رود، به قریب دو هزار نفر بالغ گردد.

افتخار دارم که با بزرگترین احترام — جناب لرد! —
منقادتین چاکر ناچیز جناب لرد باشم. (۱)
امضاء (ناخوانا)

ظاهرا بدنبال این گزارش، و همچنین پس از حوادث و برخوردهایی که در شهرهای مختلف ایران، بین بابیان و مخالفان آنان روی داد، وزارت امور خارجه انگلیس، خواستار اطلاعات تازه‌تر و مشروح‌تری در این باره شده و از نماینده سیاسی خود در ایران خواسته است، تا اصول اعتقادات فرقه بهائی را برای دولت متبوع خویش تشریح کند.

نماینده انگلیس پس از تماس با یکی از مریدان باب — ظاهرا یکی از مریدان معتقد و صاحب‌نظر او — و کسب نظرات موافق و مخالف، گزارش زیر را به لندن ارسال داشته است:

^{www.golshan.com}
from a chief Priest in Yezd, and
cannot be trusted -

This is the simplest of religions -

Its tenets are summed up in
materialism, communism, and the
absolute indifference of good and
evil, and of all human actions -

I have the honor to be,
with the greatest respect,

My Lord,

Your Lordships

most obedient,

humble servant,

Arta Shireh

۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

اردوی نزدیک تهران

شماره ۷۲

به جناب لرد پالمستون - رونوشت به مستر جی ، ا. ا. سیتونس ،
 بر حسب تعلیمات جناب لرد ، اینجانب افتخار دارم ،
 شرحی دربارهٔ مسلک جدید "باب" لفا ارسال دارم ،
 مطالب محتوی در ضمیمهٔ شمارهٔ یک ، از شرحی گرفته
 شده ، که توسط یک تن از مریدان باب به من داده شده است ،
 و البته من شکی در صحت مطالب آن ندارم .
 شرح دوم از نامهٔ یک مجتهد بزرگ بیزد استخراج شده
 و نمیتواند موثق باشد . (۱)
 در یک جمله : این ساده‌ترین مذاهب است که اصول
 آن در ماتریالیسم ، کمونیسم و لاقیدی مطلق نسبت به خیر
 و شر و کلیهٔ اعمال بشر ، خلاصه میشود .
 افتخار دارم که با بزرگترین احترام ، منقادترین چاکر
 ناچیز شما باشم .

امضاء (ناخوانا) (۲)

۱ - اسناد وزارت خارجه انگلیس - پرونده ۳۷۹ - F.O. 60-152

برگ ۱۱۰

۲ - تعبیری بی ادبانه است ، چرا نمی‌تواند موثق باشد ؟ عالمی شرحی
 دربارهٔ یک جریان جدید می‌نویسد ، این نوشته - اگر نویسنده مجتهد و
 آگاه و متقی باشد - حتماً موثق است ، سیاسیون همیشه همه‌کس را مانند خود
 دغلباز می‌دانند .

اردوی نزدیک تهران
نایب سرهنگ...

۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

شرحی از بایگری

باب ، اسم واقعیش میرزا علی محمد است . وی ایرانی و اهل شیراز است (۱) ، پدرش در آن شهر تاجر بود ، سنش سی و دو سال است و از آن زمان که خودش را صاحب زمان ، یا امام مهدی موعود اعلام کرده است ، شش سال می گذرد ، صاحب زمان ، دوازدهمین امام یا آیت بزرگ خداست در

۱- با این که بهائیت را میرزا علی محمد باب شیرازی تبعه و متولد ایران تشکیل داده و همه بهائیان بعد از او نیز ایرانی بودند ، با این حال همه اینان با ایران و ایرانیان دشمن بودند . شوقی ربانی در کتاب "لوح قرن" چنین می نویسد :

"... افراد ملت ایران که به قساوتی محیرالعقول و شقاوتی مبین ، به تنفیذ احکام ولایة امور و رؤسای شرع اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که به شهادت قلم میثاق درهیچ تاریخی از قسرون اولی و اعصار وسطی از ستمکارترین اشقیای حتی برابره افریقا شنیده نشد ، بجزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه آسایش و برکت آن ملت متعصب جاهل ستمکار بالمره مقطوع گشت ، و آفات گوناگون از قحطی و وبا و بلیات اخری کل را از وضع و شریف احاطه نمود ، و ید منتقم قهار چندین هزار نفس را به باد فنا داد...". اینست خوشحالی سومین پیشوای بهائیت از مرگ ایرانیان و گرفتاریها و سختیهایی که برای ایرانیان روی داده است .

(لوح قرن ، ص ۱۲۸ ، چاپ تهران)

سلسلهٔ جانشینان علی، داماد محمد (پیامبر اسلام) (۱)
و از اعقاب پشت در پشت وی می‌باشد، که در حدود یکهزار
و پنجاه سال پیش، غایب گشت، و هنوز انتظار بازگشتش
می‌رود. "باب" در زبان عربی به معنی "در" است، و وی
ادعا می‌کند که "در" دانش است (۲) .

میردانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر است، اما
تصور می‌رود که یکصد هزار نفر به حقیقت نزدیکتر باشد.
این افراد در سراسر ایران پخش شده‌اند و تعدادی نیز در
کردستان (۳) به سر می‌برند.

افراد این فرقه، محمد را به عنوان یک پیغمبر قبول
دارند، و به اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی
است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد.

۱- در این اسناد، بطور کلی، نامهای پیشوایان و رهبران دین
مقدس اسلام بدون هیچ‌گونه عنوان یا ابراز احترامی (مانند "صلی الله علیه
و آله" و "علیه السلام") که وظیفهٔ هر فرد مسلمان هنگام یادآوری از این
شخصیتهای الهی است، آمده است. خواننده صاحب‌نظر توجه دارد که این
گزارشها از سوی یک فرد غیر مسلمان برای مقامهای دولتی غیر اسلامی ارسال
شده است. ما هم به همان صورت آنها را نقل می‌کنیم. امیدواریم هم میهنان
عزیز و مسلمانان معتقد، این امر را به حساب عدم توجه نگارنده نگذارند،
بلکه امانت و صداقت راوی را در نقل گزارشها علت دانند.

۲- این تفسیر، درست نیست. منظور از عنوان "باب" دری است که
باید بین مقام الوهیت و بندگان او در زمین وجود داشته باشد، یا به تعبیر
دیگر رابطه و واسطه‌ای بین خداوند عالم و برگزیدگان او از یکسو و عالمان
از سوی دیگر.

۳- ظاهراً منظور کردستان عراق و ترکیه است.

و اینک او آمده است تا رموز واقعی و جوهر الهی کلام خداوند را توضیح دهد. با همه اینها چنانکه در قسمت بعدی شرح ملاحظه خواهد شد - کلمات "پیغمبر" و "اصول الهی" - در اعتقادات و تبلیغات آنان - بی معنی است.

باب اعلام می دارد که تا این لحظه کلیه اصول اسلام درباره نماز و روزه و حلال و حرام در خوردنیها واجب بوده است، ولی اکنون بروی مقدر شده است تا اعلام دارد که: نماز واجب نیست. هرکس ممکن است بر حسب تمایلات خود نماز بخواند یا نخواند، ولی در واقع هرکس باید همیشه به خدا یا به "الوهیت" فکر کند. روزه سی روز ماه رمضان و سایر روزهها همه منسوخ و ملغی است، و همهگونه غذایی حلال به شمار می رود.

دادن صدقه نسبت به همه جائز است، ولی بین بابیها مال باید همیشه مشترک بوده باشد و هیچ کس نباید از دیگری ثروتمندتر باشد.

همه مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طور که بین مسلمانان رایج است، تفاوتی نیست.

در آیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته به هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج برای مجامعت واجب نیست)، یک مرد و یک زن تا هر وقت که دلشان بخواهد - و نه بیش از آن - با یکدیگر به سر می برند. و اگر مردی دیگر به تملک آن زن مایل شود، به اختیار زن است (نه با مردی که شوهرش او است) که با این امر موافقت کند. مرد ممکن است بی اندازه زن داشته باشد. زن هم همین اجازه را دارد.

ضبط اموال کلیه کسانی که بابی نیستند مجاز است.

امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی که طریقت به جهت از لحاظ اختلاف فهم و شعور در نهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یک دروغ وجود دارد که توسط مسلمانها جعل شده است و آن این که مقاربت محارم با یکدیگر مباح است، در صورتی که نزدیکترین مقاربتی که مجاز است بین بنی‌اعمام می‌باشد. در اینجا جهنم یا بهشت وجود ندارد. بنابراین روز قیامت نیز مطرح نیست. تقدیر بشر در واقع نیستی و فناست. بشر و همه موجودات و نباتات - خلاصه همه چیز - بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهد شد. همه چیز خداست (اصطلاح صوفیها که هر چیزی را انعکاسی از خدا تلقی می‌کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الوهیت است. عقوبت جهنم و لذت بهشت در همین دنیا است، و چیزی به عنوان معصیت، و بخصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی که بابیان در مناسبات افراد بشر با یکدیگر در نظر دارند اینست که اراده بشر در همه چیزها قانون وی به شمار می‌رود.

گرویدن به باپیگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان که قتلشان در همه موارد مجاز می‌باشد، زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین اقوال مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد و باید اجرا شود.

در عین لاقید بودن نسبت به همه چیز، تنها دلیل تعایل بابیان برای گرواندن افراد دیگر به این آیین آنست که بشر فقط از طریق باپیگری ممکن است پیشرفت کند. ظاهراً مطلق‌ترین نوع ماتریالیسم، جوهر اعتقاد آنها

را تشکیل می‌دهد: خدا یکی است، هر "ماده" یا "ذره" انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، و همه خداست، و هر چیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی بزودی توقیف شد و به قلعه‌ای در کوه‌های کردستان اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربی از لحاظ صرف و نحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان را کنار بگذارد.

پس از باب دو تن از مریدان هروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر در شرع اسلام بودند و هنگام زد و خورد در مازندران کشته شدند.

در فارس سید یحیی - که اخیراً در یزد و در نمرود با قشون شاه خود را سرشناس ساخته - رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمدعلی مجتهد آنها را رهبری می‌کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می‌گوید وی باب حقیقی است ولی بابیها او را منفور می‌دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهد کرد، زیرا بازم باب‌های دیگری وجود خواهند داشت.

۴ در مازندران ۵۷۵ بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند.

هنگامیکه یک بابی وارد اطاعتی می‌شود، می‌گوید:

الله عظیم (خدا بزرگ است)، سایرین پاسخ می‌دهند:

الله اکبر (خدا بزرگترین است).

بابی اگر زن باشد، هنگام ورود به اطاق می‌گوید: الله اجمل

(خدا زیباترین است) ، سایرین پاسخ می‌دهند :

الله ابها (خدا درخشنده‌ترین است) .

(امضاء ندارد) (۱)

در حالی که مبارزه با باب و پیروان او - که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود - اهمیت داشت و طبعا لازم بود که حکومت مرکزی همه نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تازه تجهیز کند ، در آن هنگام ، یعنی در بدترین موقع ممکن ، دولت مبارزه با روحانیون را آغاز کرد ، و بدین ترتیب بیش از پیش بر آشفتگی کشور افزود .

با توجه به اینکه روحانیون خود بزرگترین سد در راه گسترش کار بابیان بودند ، می‌توان دریافت که حکومت مرکزی تا چه حد عدم کفایت و بی‌سیاستی از خود نشان داده است .

اتخاذ این روش در حال آشوب در مملکت مطلبی است که مورد توجه نماینده سیاسی انگلیس در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این موضوع اختصاص داده است :

اردوی نزدیک تهران - شماره ۷۷ - ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰

جناب لرد

شورش زنجان هنوز سرکوب نشده است . بابیه‌های آن شهر ، با غیرت و تعصب مخصوصی که ویژه جدیدال‌مذهب‌هاست به دفاع از خودشان ادامه می‌دهند ، و زندگی پر از ذلت و خفتی را که مطابق اعتقادات خودشان است می‌گذرانند . گفته می‌شود که برای حفظ قسمتی از شهر که قبلا به تصرف

آنها در آمده است، و برای مقابله با قشون شاه، از دهات و قصبات مجاور کمک می‌گیرند، هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند، ولی بدیهی است که شورشیان مآلا چاره‌ای نخواهند داشت، جز اینکه تسلیم شوند. به نظر شما این نکته اندکی عجیب به نظر نمی‌رسد که شهری بی‌اهمیت مثل زنجان - یعنی شهری که در دسترس همه منابع نظامی تهران و آذربایجان قرار دارد - دست به شورش بزند...؟

در فارس باسیه‌هایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزد گریخته بودند، بار دیگر شروع به جلب توجه کرده‌اند، به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندک فاصله‌ای به شهر نزدیک شده‌اند. البته تاکنون از هر حرکت یا غیگرانه در ایالت فوق پرهیز کرده‌اند. سایر قسمت‌های ایران، به استثنای ترکمن‌های کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصا ایلات ساحلی باشد، که تاکنون فقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند. اما اینک به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی احتمالا علیه ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی - که بر حسب فصل، متناوبا بین ارتفاعات و اراضی پست فارس کوچ می‌کنند - متوجه خواهد بود. این خان علاوه بر اینکه رئیس یک ایل مقتدر قشقایی است، به عنوان یک طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه‌ی امیر نظام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق

شده است نفوذ امام جمعه را از راه ترغیب او - گاه توسط تهدید و گاه با مدهائنه - به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق "تحصن" کاهش دهد. این حق است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

از بین بردن این تنها منبع ضد ظلم در ایران، به نظر من باعث کمال تأسف است، ولی به عقیده من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آنچه که در حال حاضر تصور می‌کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیراً از حضرت اشرف (مقصود همان وزیر ایران است) دربارهٔ مطلب دیگری دریافت داشتم - مطلبی که هنوز برای مبروض داشتن آن به جناب لرد آمادگی ندارم - برایم فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم و بر له بر هم نزدن روش "تحصن" ابراز دارم. افتخار دارم که مستخرجی از آن مراسله را ضمیمه کنم. مع هذا امید زیادی نیست که این پاسخ بتواند در طرحهای وی، مبنی بر استقرار سلطهٔ مطلق و بدون نظارت هیچ‌گونه قدرتی در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی با در نظر گرفتن اینکه چه بسا احتمال دارد که خودش روزی مجبور شود جان خود را از راه همین تحصن نجات بخشد. زیرا یک ایرانی ندرتاً افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد.

در اصفهان نیز به کوشش مشابهی برای لغو روش "تحصن" میادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانه در مقام دفاع از این "حق خود" برآمده و حاکم را وادار ساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد.

الفاء "تحصن" موجبات ناراحتیهای فراوانی را برای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیرا وقتی که مردم

متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تاکنون در آنجا متحصن می شدند از این پس در امان نیستند و حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است ، ناچار خواهند شد - همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می افتد - طبعاً به هیئتهای نمایندگی انگلستان و روسیه روی آورند و پناه بجویند .

وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو " تحصن " محدود نمی کند ، بلکه دامنه " مراقبتش به قبوه خسانه ها و آلونکهایی که مردم برای صرف جای در آن جمع می شوند و نقلها در آنجا به قصه گویی و داستان سرایی می پردازند نیز کشیده شده است . اکنون در این اماکن رفع عطش و تفریح ساده بر روی مردم بسته شده است ، از ترس اینکه مبادا به محل انعقاد نطفه و نوطه و خیانت به دولت مبدل گردند . تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد به منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است ، و طبعاً مراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به وی داشته ، به مراتب افزایش یافته است . خلق و خوی مستبد و مطلق وی تدریجاً گسترش می یابد ، و من می ترسم که - همان طور که قبلاً به نظر جناب لرد رساندم - شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد ، و میل مفرط به حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصاً دست اندازی روسها منحصر گردد .

افتخار دارم که با سرشارترین احترام ، جناب لرد ،
منقاد ترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

محل امضاء (۱)

ماجرای کشته شدن "باب" و به اصطلاح غیب شدن او از فراز چوبه دار نه تنها پایان کار بابیان نیست، بلکه ماجرای است که بیش از پیش آشوب را دامن می‌زند. در محیط بسته و محدود آنروز ایران، با نبودن وسایل ارتباطی و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی را حل نکرد که هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات نازهای نیزگشت. نعیانده انگلیس در ایران، طی گزارش بعدی خود، به این مطلب اشاره کرده است:

اردوی نزدیک تهران شماره ۸۸ ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابیه‌های زنجان که در این شهر جریان داشت، فترتی روی داده است. رئیس این فرقه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که وی را بدروغ متهم به بابیگری کرده‌اند. و از من خواهش کرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبر و عنف نظامیان نجات بدهم. وی نامه‌ای نیز با همین مفاد برای امیر نظام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد، ولی او نیز برای ثابت کردن صمیمیتش باید به دربار شاه بیاید و خود را تسلیم کند. در همین حال یک دسته دیگر از قشون - بدون اینکه توجهی به این شرط معطوف شود - دستور یافت تا به محاصره وی و پیروانش ادامه دهد.

مؤسس این مسلک در تیریز اعدام شده است. وی توسط شلیک دسته جمعی با تفنگ کشته شد، و چیزی نمانده بود که

to intercede and save himself and his companions from military violence -

He enclosed a letter of the same purport to the Amee i Nizara - The Russian Minister replied to this person that he was willing to accept his declaration, but that in proof of his sincerity he must present himself at the Shah's Court - No notice having been taken of this condition, a further body of troops has been summoned

مرگش به این مذهب رونق و جلای بیشتری به‌بخشد ، و موجب کثرت جدیدالمذهب‌ها گردد .

قضیه از این قرار بود ؛ وقتی که پس از شلیک تفنگها دود و غبار فرو نشست ، بر چوبهٔ اعدام از باب اثری دیده نشد ، و امت انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است . حال آنکه گلوله‌ها طنابی را که وی با آن بسته شده بود پاره کرده بود ، پس از کمی جستجو ، وی را که به گوشه‌ای پناه برده بود یافتند و به ضرب گلوله از پای درآوردند ، اگرچه مرگوی بنا به اعتقاد پیروانش در اصل قضیه تفاوتی نخواهد داد ، زیرا باب باید همیشه زیست کند .

پیروانش در فارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته‌اند . سید یحیی که از یزد با قوای بزرگی از بابیها به آن ایالت گریخته بود شکست خورد و دستگیر شد ، هرچند قبلاً دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود .

در مشهد اعدامهای بسیاری صورت گرفت ، در اینکه سردسته‌های این فتنه‌جویان ، در شورش اخیر ، فجایع فراوانی مرتکب شده و مستحق مرگ بودند ، هیچ‌گونه تردیدی نیست ، مع هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به سوی بسط و تعمیم ترحم و عفو سوق داده می‌شد . همان‌طور که انتظار می‌رفت شاهزادهٔ حاکم ، در تحمیل و اخذ جرایم سنگین ، به موازین مستبدانه‌ای توسل جسته بود . و نتیجهٔ آن شدت عمل این شد که چند صد خانواده به ترک مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند .

اخیراً چند زلزلهٔ بسیار شدید در خراسان به وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است .

اغتشاشاتی که در بهبهان، واقع در ایالت فارس، به وقوع پیوسته بود سرکوب شده است، و سایر نقاط ایران به نظر می‌رسد که رو به آرامش باشد. اما هنوز خوانین گرمسار یا اراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع در کرانه خلیج فارس تحت انقیاد در نیامده‌اند، و ممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی در سراسر کشور بشدت حکمفرماست. افتخار دارم که با بزرگترین احترامات - جناب لرد - متقادتترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

امضاء (ناخوانا) (۱)

پس از کشته شدن باب آشوب بالا گرفت. مخصوصا بلوای زنجان که کار را به لشکرکشی بزرگ و به کار بردن توپ و توپخانه کشاند. مقاومت بابیها در این شهر شگفت‌انگیز است، تا آنجا که تعجب یک دیپلمات خارجی، چون نماینده دولت انگلیس، را نیز باعث می‌شود. مخصوصا شرکت زنان در نبردها، تیراندازی آنان و قتل و کشتار مخالفان توسط این زنان، بیش از پیش، شگفتی‌زا است.

با آنکه تاریخ و شماره ترتیب این گزارش، بعد از گزارش قبلی است، ولی نویسنده آن ظاهرا به علت محاصره شهر و زد و خوردهایی که در آن جریان داشته، از خبر کشته شدن باب آگاهی نداشته است. از طرفی چون در اینگونه برخوردها و اوضاع و احوال، بازار شایعات بشدت داغ می‌شود، احتمال دارد خبر کشته شدن باب همراه غایب شدن او از فراز چوبه اعدام، با شاخ و برگ بسیار، به متخصصین رسیده و طبعا تنها یک شایعه تلقی شده باشد.

به هر حال این متن گزارشی است که از داخل اردوی قوای ایران درباره وضع جبهه جنگ به انگلیس مخابره شده است:

My Lord.

Your Lordships
most obedient.

humble servant.

Justin Sheil

P.S.

Having heard that there was an intention of inflicting torture on the two assassins who were captured, my Russian colleague and I addressed a joint note to the Minister for Foreign Affairs, of which I have the honor to enclose a copy for Your Lordships' information recommending the Government not to have recourse to this barbarous practice. Before the Government had received this note, torture had been inflicted, but

since

اردوی ایرانی مقابل زنجان رونوشت

۱۳۰ اوت ۱۸۵۰ نایب سرهنگ ... شماره ۱۰۶ ضمیمه دارد

آقای عزیز من

امروز بیگر بیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتیم . بابیها فقط یک محله شهر را در تصرف دارند ، و در طی حمله اخیر قشون دولتی که از دیوار شمالی صورت گرفت ، تعدادی به عقب رانده شده اند . اکنون آنها زاویه جنوب شرقی شهر را متصرف هستند ، و بیگر بیگی چهار توپ را روی برجها (باستون هائی) که اخیرا تسخیر شده سوار کرده و چهار پنج توپ دیگر را به داخل شهر برده است . مقاومت بابیها به نظر می رسد که سر سختانه ترین مقاومت های ممکن باشد ، و با کمال مهارت رهبری می شود . (۱) این مردم همه جا را سنگر بندی کرده و کلیه منازل محله خود را به صورت قلاع و استحکامات در آورده اند ، به طوری که هر چند اکنون تعداد آنها در اثر فرار و تلفات به مراتب کاهش یافته و گفته می شود که از افراد مبارزان بیش از ۳۰۰ نفر باقی نمانده اند ، مع هذا موقعیتشان چنان مستحکم است که بدون شک عقب راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد

۱ - این تعبیر قابل توجه و دقت است . زیرا این رهبری که به "کمال مهارت" توصیف شده است ، از طریق خارجیان بوده است که می توانسته اند براحتی در این جریانها دخالت کنند و دست داشته باشند .

کرد. آنها با روحیه‌ای بسیار قوی و رویه‌ای سرسخت و لجوجانه می‌جنگند. حتی زنها نیز که چند تن از آنان به هلاکت رسیده‌اند، در این نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه روی می‌کنند که تاکنون بسیاری از افراد قوای دولتی را از پای درآورده‌اند. تحت این مقتضیات، پیشروی با حد اکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به محض آنکه افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می‌گیرند. بابیها هم با پیوستن تیرهای آهن با یکدیگر دوتا توپ نیز ساخته‌اند، ولی هر بار که آنها را شلیک می‌کنند خراب می‌شود. هم اکنون قاصدی از تهران رسیده و خبر می‌دهد که شش توپ سنگین و مقادیری ذخائر و مهمات در راه است. مع‌هذا بیگلربیگی قصد دارد فردا سپیده دم، باز از تهران تقاضای کمک کند، تا توسط آن بتواند سراسر شهر را به تصرف درآورد. تاکنون همهٔ مساعی بیگلربیگی، برای سرکوب ساختن این بابیهای لجوج و یک‌دنده با استهزاء آنها مواجه شده است. امروز تأکید شد که آنها فرد بدبختی را که قصد وساطت و میانجیگری داشته فوراً به قتل رسانده و سایر مردم و ازگون بختی را که به دستشان افتاده‌اند به خاک هلاکت نشانده‌اند. بابیان در این مورد به انواع فجایع و وحشیگری دست زده و حتی عده‌ای را مثل اسب نعل کرده‌اند و عده‌ای دیگر را از یک دست و یک پا آویزان کرده و برخی را زنده زنده در آتش افکنده‌اند.

ملا محمدعلی که سر دستهٔ این مدافعین متعصب است، آنها را به نوید آن که اگر در جنگ شهید شوند، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می‌کند که با قوای دولتی به‌جنگند، تا آنجا که با شربت شهادت بنوشند و در زمرهٔ مقدسین

قرار گیرند و یا پیروز شوند و بر اسب مراد سوار گردند ، و قلمرو خود را از عرق تا غرب گسترش دهند ، او از هم اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی که انجام داده به حکومت مصر منصوب کرده است ، و به سایرین نیز وعده^۶ بخشش شهرها و آبادیهای فراوان داده است . وی علاوه بر اینها به آنها اطمینان می دهد که دولت روس در این جنگ یار و مددکار آنهاست ، و از هیچ گونه کمکی در این راه دریغ نخواهند ورزید . مع هذا تصور می رود که هرچند بسیاری از پیروانش در کمال ایمان و غیرت از او پشتیبانی می کنند ، با همه^۷ اینها ، بسیاری دیگر نیز در صورتی که راه فرار داشته باشند و بتوانند خودشان را از معرکه کنار بکشند و جانشان را نجات دهند ، در اولین فرصت به وی پشت خواهند کرد و راه سلامت را پیش خواهند گرفت .

من تصور می کنم که بیگلر بیگی تاکنون بسیار خوب از عهده^۸ انجام وظایف محوله برآمده است ، زیرا مشاهده می کنم که قبل از او هیچ کاری انجام نمی گرفته و بین افراد قشون نارضایی و اکراه حکمفرما بوده و جز توبیخ چیزی وجود نداشته است ، در صورتی که در همین چهارده روزی که از ورود وی می گذرد ، وضع کاملا تفاوت کرده است . ظلم و ستمی که گزارش می دهند توسط بیگلر بیگی مجاز شناخته شده بی اساس به نظر می رسد و حقیقت ندارد .

با تقدیم احترامات

اعضاء ؛ کیت ادوارد ابوت (۱)

پس از سقوط زنجان ، کینه توزی و انتقام جوئی آغاز می شود . همان طور

که در گزارش پیشین خواندید ، بایبها در جریان نبرد به خشونت‌های عجیبی دست زده بودند ، و اینک نوبت مردم بود که آن خشونت‌ها را با خشونت‌های بیشتری پاسخ دهند . این چگونگی تا آنجا می‌کشد که دیپلمات‌های خارجی را به وساطت و میانجیگری بر می‌انگیزد :

تهران - ۱۶ دسامبر ۱۸۵۰ شماره ۱۶۰ به جناب ویسکانت پالمرستون

جناب لرد کنسول اعلیحضرت ، در تبریز ، به اطلاع من رسانده است که در زنجان سربازان قشون دولتی به بیرحمیهای بزرگی نسبت به بایبها دست زده‌اند ، مخصوصاً رفتار هول - انگیزی نسبت به زنان دستگیر شده داشته‌اند . این مقتضیات را من به اطلاع وزیر ایران رساندم . امیر نظام به خاطر این اطلاع از من تشکر کرد و گفت که برای جلوگیری از ادامهٔ توحش و بربریت - که کاملاً مغایر عواطف و احساسات اوست - اقدامات سریعی به عمل خواهد آورد ، شک نیست که هر دو طرف با زندانیان‌شان بد رفتاری می‌کنند ، ولی من مایلم تصور کنم که مستر استیونس شرح مبالغه آمیزی از آنچه در زنجان جریان دارد دریافت داشته است . در هر صورت ، طرز برداشت امیر نظام از دریافت مراسلهٔ من نمودار تغییر لحن وی ، و پیشرفت در رفتاری است که وی را وادار ساخته است تا به پیشنهاداتی با ماهیت فوق گوش دهد .

افتخار دارم جناب لرد که با بزرگترین احترامات ،
منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

امضاء (ناخوانا) (۱)

No 42.

www.golshan.com

Tehran.

March 14. 1857.

My Lord.

Four Bâbees, prisoners from
Gengau, were executed here a few days ago -
Several other members of that sect are in
confinement in Tehran, some of whom are of
extreme youth - I sent a message to day to
the Ameer Nizam, expressing a hope that the
lives of these persons might be spared - I
said that abundance of blood, regarding the
Bâbees simply as rebels, had been shed, and
that it was not worthy of a person of his
enlightenment to interfere with the

The Right Honorable

The Viscount Palmerston G.C.B.

Mercy

for

to

to

proceedings, which are entirely opposed to his sentiments and feelings -

Both parties no doubt ill treat their prisoners, but I am disposed to believe Mr. Stevens has received exaggerated accounts of what is passing at Herzan. At all events the mode in which my communication was received by the Amur. i. Herzan shows an improvement in his tone, and in the temper with which he listens to suggestions of the above nature

I have the honor to be

Yours

با همه اینها گزارش بعدی که در حدود سه ماه بعد ارسال شده ، حاکی از همین روح انتقامجویی و کینه توزی و قتل و کشتار و اعدام بابیان در تهران و سایر شهرستانهاست :

تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱ شماره ۴۲

جناب لرد

چهار بابی - از زندانیان زنجان - چند روز پیش در اینجا اعدام شدند . چندین نفر دیگر از پیروان این مسلک در تهران زندانی هستند ، که اغلب آنها در عنفوان شباب به سر می برند . امروز من پیامی برای امیرنظام فرستاده و اظهار امیدواری کردم که از اعدام این اشخاص صرف نظر شود ، و یادآور شدم برای اینکه بابیها به عنوان " یاغی " شناخته شوند ، همین مقدار خونریزی کافی به نظر می رسد . و " دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که در تصورات و اعتقادات ذهنی هر طبقه ای مستقیماً دخالت کنید " .

امیرنظام ، برای من تضمین فرستاد که این اشخاص اعدام نخواهند شد ، و قصد وی آنست که این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد . از هنگام سرکوبی و انقیاد بابیان زنجان تاکنون مریدان و پیروان باب در صدد برهم زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده اند .

افتخار دارم که در کمال احترام ، چاکر ناچیز جناب

لرد باشم .

امضاء (ناخوانا) (۱)

به دنبال سرکوبی بلوای زنجان و سیل خونی که در شهرهای مختلف ایران به راه افتاد، و در نتیجه، اعدام باب و پیروزی نیروهای دولتی و روحانیون، فتنه اندکی فروکش کرد و بابیان که اغلب رهبران و صحنه‌گردانان خود را از دست داده بودند به خاموشی گراییدند. امید آن می‌رفت که از آن پس مملکت اندک آرامشی به خود ببیند، ولی درست در همین زمان ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد. سوء قصدی نافرجام که بابیان عامل اجرای آن شناخته شدند و بار دیگر موج "بابی‌کشی" مملکت را فرا گرفت.

لازم به یادآوری است که ماهیت این سوء قصد و سوء قصد کنندگان، هرگز چنانکه باید و شاید شناخته نشد. کما اینکه درین زمان ما نیز هنوز اذهان عمومی جهانیان نه فقط در مورد قتل پیرزیدنت کندی (۱) بلکه در زمینه ترور آبراهام لینکلن نیز قانع نشده است.

مطالبی که از گزارش نماینده سیاسی انگلیس در ایران مستفاد می‌شود، این ظن و شبهه را تقویت می‌کند:

اردوی نزدیک تهران شماره ۹۹ ۱۶ اوت ۱۸۵۲

سوء قصد دامنه‌داری دبیروز برای قتل شاه به عمل آمد.

اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود در فاصله چند میلی تهران اقامت دارد. وی تازه سوار بر اسب شده بود تا عازم یک سفر چند روزه شکار شود که سه نفر - یا به طوری که

۱ - یکی از بهترین و مستندترین کتابهایی که درباره قتل کندی به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است کتاب: "ماجرای قتل کندی" است نوشته زورین، نویسنده اتحاد شوروی، ترجمه آقای رضا فرزانه. این کتاب از سوی انتشارات زرین، در ۱۵۲ صفحه منتشر شده است.

بعضیها می‌گویند شش نفر - به او نزدیک شدند ، چنانکه انگار قصد دارند عریضه‌ای - همان طور که در این کشور معمول است - به وی تقدیم کنند ، یکی از آن افراد دستش را روی جامهٔ شاه نهاد ، و هنگامی که دستش عقب زده شد هفت تیری را از کمرش بیرون کشید ، یکی از همکارانش در همین موقع دهانهٔ اسب شاه را گرفت ، حیوان که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت ، و وزیر مالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه را از اسب پایین کشید ، گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط با ساچمهٔ کبک‌زنی و تنها چند چارپاره پر شده بود ، فقط زخمی سطحی تولید کرد ، و من توسط جراح فرانسوی ماهر شاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد . قاتل در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلادرنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید ، و علی‌رغم برداشتن چندین زخم بسیار سخت ، به قتل شاه اصرار می‌ورزید ، و اعضاء و احباء یکی از ملازمین را می‌درید و از کوشش خود دست بردار نبود تا به قتل رسید ، دو تن از همدستانش نیز دستگیر شدند ، که یکی از آنها بشدت مجروح شده بود ، در خلال این احوال ، دو گلولهٔ دیگر نیز به شاه شلیک شد ، گفته می‌شود که اعلیحضرت در تمام مدت سؤ قصد کمال آرامش و متانت را به منصفهٔ ظهور رسانید .

نخستین خبر این سؤ قصد با اعلام این گزارش توأم بود که ؛ "شاه کشته شده است" ، اردوی سلطنتی از هم پاشیده شد و جمعیت به سوی تهران هجوم آوردند . دکاکین بلادرنگ بسته شدند ، و در مدتی کوتاه طبع نان قطع شد ، و همه به تکاپو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند . ولی غارت و چپاول و یا شلوغی و ناامنی ایجاد نشد ،

امروز برای اطمینان خاطر مردم و خاطر جمع ساختن آنها از سلامت وجود شاه یک صد و ده تیر توپ شلیک شد. افراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعه روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدار شاه به اردوی سلطنتی رفتند و به شکرانه سلامت وی ادارات و دوایر دولتی و بازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعد از ظهر به اتفاق وزیر مختار روس به حضور شاه شرفیاب شدیم، تا مراتب تبریک و تهنیت را تقدیم داریم. شاه را طبق معمول چنین مراسمی در حال جلوس دیدیم، و اعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصف ظهور نمی‌رساند، بلکه کرارا و با خشونت تکرار می‌کرد که این سوء قصد محرکانی داشته است.

اظهارات شاه متوجه سردار - که نامزدیش را برای حکومت کرمان چند روز پیش گزارش دادم - بود، و نظر عمومی در ابتدای امر به این تبعه روس به عنوان رهبر یک توطئه برای تضییع جانشینی، ورهائی خود از تبعید از دربار معطوف شده بود.

هرچند در ماجرای سوء قصد و انتشار شایعه قتل شاه، عواملی از ناحیه سردار مورد سوء ظن قرار گرفتند و متهم به ارتکاب توطئه شدند، مع هذا من نمی‌توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست که توطئه‌کنندگان تا سرحد مرگ حتمی حاضر به فداکاری باشند، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی در میان باشد. بدین جهت در کمال اعتماد و اطمینان، تصور و تأیید می‌شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیه‌ها سرچشمه می‌گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران که اصول دین

آن ظاهرا باید ماتریالیسم باشد و معتقد است که همه ذرات و همه کائنات قسمتی از وجود خداست .

دو تن همدست قاتل که دستگیر شده‌اند ، خود را از بیرون این مسلک معرفی کرده‌اند ، و گفته‌اند که آماده مرگ بوده‌اند ، و آمده بودند تا شریعت شهادت بنوشند و به بهشت بروند . و به عبارت دیگر در راه معتقدات خود فنا گردند . تنها نشانه ریشهدار بودن توطئه ، همانا فرار سه تن از توطئه کنندگان است که یقینا نتیجه گسترش توطئه تلقی می‌شود ، زیرا شاه در اینگونه موارد ، معمولا دارای چند صد نفر ملازم است ، که همه اطراف و جوانب او را احاطه کرده‌اند .

گفته می‌شود شاه عمیقا تأکید کرده است که دقایقی را بدون آنکه هیچ‌گونه تعجیلی از طرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصد کنندگان به عمل آمده باشد ، با آنان در کشمکش بوده است . من این تأخیر و درنگ را به وحشت و حیرتی که در آن لحظات به اطرافیان دست داده بود ، و همچنین به تنگی و بیاریکی راهی که سوء قصد در آن رخ داد ، نسبت می‌دهم .

افتخار دارم که درکمال احترام به جناب لرد ،
منقادترین چاکر ناچیز باشم .

امضاء

در زیر این گزارش ، وزیر مختار اضافه کرده است : " چون مسموع شد که قصدی وجود دارد مبنی بر نیت وارد آوردن شکنجه بر آن دو قاتل دستگیر شده ، لذا همکار روس من و من مبادرت به ارسال یادداشت مشترکی خطاب به وزیر خارجه کردیم (که افتخار دارم رونوشتی از آن را برای اطلاع جناب

لرد ضمیمه سازم) (۱) مبنی بر توصیه به دولت که به این اقدام وحشیانه مبادرت نورزد. اما قبل از آنکه دولت این نامه را دریافت دارد، شکنجه اجرا شده بود، ولی از آن زمان تاکنون چنین عملی تکرار نشده است. " (۲)

۱ - متأسفانه متن یادداشت، ضمیمه گزارش نشده است.

۲ - بایگانی عمومی انگلیس، 60-171 F.O. برگ ۲۸۱



جدائی آغاز می شود

همان طور که در اسناد وزارت خارجه انگلیس دیدیم و پیش بینی شده بود ، با مرگ باب ، ماجرای بابیگری پایان نیافت ، زیرا بابیهای دیگری نیز در گوشه و کنار ایران بودند ، و بویژه آنکه خود باب نیز علاوه بر تعیین جانشین ، مقدمات ظهور کسانی دیگر را فراهم ساخته بود .

در این باره و همچنین درباره دستجات و گروههای گوناگونی که پس از کشته شدن باب پدید آمدند ، گفته‌ها و نوشته‌های بسیاری وجود دارد . ولی ما به نقل نوشته احمد کسروی بسنده می‌کنیم ، زیرا وی طی چند صفحه از کتاب خود ، ماجرای کشته شدن باب تا روی کار آمدن شوقی افندی را منعکس کرده است :

کسروی پس از شرح مقدمات اعدام باب ، که به دستور میرزا تقی خان امیرکبیر و ناصرالدین شاه صورت گرفته بود ، با این تدبیر که " تا باب زنده است پیروانش از پای نخواهند نشست " ، چنین ادامه می‌دهد : " . . . راستی هم آن بود که بابیان که سید باب را ((صاحب الزمان)) می‌پنداشتند ، حدیثهایی را که در کتابهای شیعیان درباره شهرگشاییهای صاحب الزمان و باران اوست به دیده گرفته ، امیدها به فیروزی خود می‌بستند و با آن امیدها ، اینجا و آنجا ، به کار برمی‌خاستند (۱) " .

توبه نامه باب

داستان "توبه" کردن میرزا علی محمد باب و "فلک" کردن او را در همه^۶ تواریخ بابیه، ضد بابیه و بیطرفها نوشته‌اند. بنابراین برای آگاهی خواننده^۶ این پژوهش به اختصار، از روی اسناد دولتی که در "انبوخته" های سلطنتی قاجار به ضبط شده مختصری از وقایع را بازگو می‌کنیم. همچنین عمین "توبه نامه" باب^۷ را که در گاو صندوق مجلس نگه‌داری می‌شود می‌آوریم. به طوری که نوشته‌اند، به دستور حسین خان والی فارس، در سال ۱۲۶۰ هجری وی را از بوشهر (۱) به شیراز آوردند تا در محضر علمای شیراز سخن بگوید. به موجب گزارش والی فارس، چون نتوانست "سخن صواب بگوید" به دستور حسین خان پایش را فلک کردند و او را با وضع ناصحیح و غیر انسانی به مسجد شاه بردند.

میرزا علی محمد باب، برای نخستین بار به منبر رفت و "در حضور مردمی که در مسجد بودند، از دعوی خود پشیمانی نشان داد." با این که علماء دستور دادند او را چوب بزنند و توبه کرد. با این حال از پای نشست و کماکان به دعوی "صاحب الزمان"ی خود ادامه داد.

پس از چندی حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم به آذربایجان تبعید شد. بهمن میرزا والی آذربایجان به ادعای او و سختگیری که علما تقاضا داشتند، وقتی ننهاد و او را به قلعه^۸ چهریق که در منطقه ایل شکاک بود فرستاد. بعد از عزل بهمن میرزا و فرار او به روسیه و آمدن ناصرالدین شاه ولیعهد به تبریز، بار دیگر مسئله "باب" و دعوی او مطرح شد و علمای تبریز با حضور شاه برای شنیدن ادعای باب جلسه‌ای تشکیل دادند. ولی باز هم او از عقایدش دست برداشت و بار دیگر او را به چوب بستند.

۱ - بهائیان به گفته^۹ باب استناد کرده و بوشهر را "شبه الجزیره الخبیثه" نامیده‌اند.

ناصرالدین میرزا ولیعهد در گزارشی به شاه چنین می نویسد :

" هو الله تعالی شأنه "

"قربان خاک پای مبارک شوم ، در باب "باب" که فرمان
 قضا صادر شده بود که علمای طرفین را حاضر کرده با او
 گفتگو نمایند ، حسب الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر
 از ارومیه آورده به کاظم خان سپرد و رقعہ به جناب مجتهد
 نوشت که آمده به ادله و براهین و قوانین دین مبین
 گفت و شنید کنند . جناب مجتهد در جواب نوشتند که
 از تقریرات جمعی معتمدین و ملاحظه^۱ تحریرات این شخص
 بیدین . کفر او اظہر من الشمس و اوضح من الامس است ،
 بعد از شہود ، تکلیف داعی مجدددا در گفت و شنید
 نیست . لذا جناب آخوند و ملا محمد و ملا مرتضی قلی را
 احضار نمود و در مجلس از نوکران این غلام امیر اصلانخان
 و میرزا یحیی و کاظم خان نیز ایستادند . اول حاجی ملا محمود
 پرسید که مسموع می شود که تو می گویی من نایب امام هستم
 و باہم ، و بعضی کلمات گفته که دلیل بر امام بودن ، بلکه
 پیغمبری تست ، گفت : بلی حبیب من ، قبلہ^۲ من ، نایب
 امام هستم و باب هستم و آنچه گفتم و شنیده اید راست ؛
 اطاعت من بر شما لازم است . به دلیل ادخلوا الباب سجدا ،
 و لکن این کلمات را من نگفتم ، آنکه گفته است ، گفته است .
 پرسیدند : گوینده کیست ؟ جوابداد : آنکه به کوه طور تجلی
 کرد ، روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی .
 منی در میان نیست ، اینها را خدا گفته است . بنده به منزله^۳
 شجره^۴ طور هستم ، آن وقت در او خلق می شد ، الان در من
 خلق می شود . به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون
 انتظار او را می کشیدید منم ، آنکه چهل هزار علماء

مگر او خواهند شد مسموم . پرسیدند این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار علماء مگر خواهد گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد ، چهارهزار که هست! مرضی قلی گفت: بسیار خوب ، تو از این قسار صاحب الامری ، اما در احادیث هست و ضروری مذهب است که آن حضرت از مکه ظهور خواهد فرمود ، و نقبای جن و انس با چهل و پنج هزار جنیان ایمان خواهند آورد ، و مواریش انبیاء از قبیل زره داود و نغین سلیمان و ید بیضا با آن جناب خواهند بود ، کو عصای موسی ، و کو ید بیضا؟ جواب داد که: من مأذون آوردن اینها نیستم . جناب آخوند ملا محمد گفت: غلط کردی که بدون اذن آمدی .

بعد از این پرسیدند که معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من اینست که برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ، سُبْحٰنَ اللّٰهِ الْقُدُّوسِ السَّبُّوحِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ کَمَا خَلَقَ هَذِهِ الْعَصَا آیةً مِنْ آیٰتِهِ . اعراب کلمات را به فاعده نحو غَلَطَ خوانده ناه سوا سرا به فتح خواند . گفتند: مکسور بخوان! آنگاه الارض را مکسور خواند . امیر اصلاخان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد ، منهم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: الحمد لله الذین خلق العصا کما خلق الصباح والمساء . باب خجل شد . بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که: در حدیث وارد است که مأمون از جناب رضا ، علیه السلام ، سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ فرمود: آیه "انفسنا" مأمون گفت: "لو لا نسائنا" ، حضرت فرمود: "لو لا ابنائنا" ، این سؤال و جواب را تطبیق بکن و مقصود را بیان نما ، باب ساعتی تأمل نموده جواب

نگفت .

بعد از این مسائلی از فقه و سایر علوم پرسیدند ، جواب گفتن نتوانست حتی از مسائل بدیهیه فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند ، ندانست و سر به زیر افکند ، باز از آن سخنهای بیمعنی آغاز کرد که همان که به طور تحلی کرد زیرا که در حدیث است که آن نور ، نور یکی از شیعیان بوده است . این غلام گفت : از کجا که آن شیعه تو بود ، و شاید نور مرتضی قلی بوده ، بیشتر شرمگین شد و سر به زیر افکند .

چون مجلس گفتگو تمام شد ، جناب شیخ الاسلام احضار کرده باب را چوب مصبوط زده تنبیه معقول نموده و توبه بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پابمهر سپرده که دیگر این غلطها نکند ، و الان محبوس و مقید است ، منتظر حکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح العالمین فداه است . امر امر همایونی است . انتهی "

پس از جلسه یاد شده ، علما و قاجاریان ، میرزا علی محمد باب را وادار کردند تا "النزام کتبی" به سیارد که از این پس گرد چنین مسائلی و گفته‌هایی نگردد ، در این نوشته که به "توبه نامه" باب معروف شده و در گاو صندوق مجلس شورای ملی بایگانی گشته ، باب چنین می‌نویسد :

"فداک روحی ، الحمدلله کما هو اهل و مستحقه ، که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده ، بحمدالله ثم حمدا له که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفوتش عفو از بندگان و تشریر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده ، اشهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که

خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد، اگرچه بنفسه وجودم ذنب صرفست، ولی چون قلبم موقن به توحید خداوند، جل ذکره، و نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت اوست، و لسانم مقر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواستم و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را، و این بنده را مطلقا علمی نیست که منوط به ادعائی باشد، استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه‌الله، علیه‌السلام، را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت خود سرافراز فرمایند، والسلام. (۱)

با وجودی که باب توبه‌نامه را نوشته و برای شاه فرستاده بود، با این حال علمای تبریز آن را نپذیرفته در جوابش چنین نوشتند:

"سید علی محمد شیرازی - شما در بزم همایون و محفل میمون در حضور نواب اشرف والا ولیعهد دولت بیزوال، ایده‌الله و سددده و نصره، و حضور جمعی از علمای اعلام، اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شماست و موجب قتل. توبه مرتد فطری مقبول نیست و چیزی که موجب تأخیر قتل شما شده شبهه خبط دماغ است، اگر آن شبه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری به شما جاری می‌شود."

حزیره خادم الشریعه‌الظاهره ، محل مهر - ابوالقاسم الحسن‌الحسینی -
محل مهر ، علی اصغر الحسن‌الحسینی " (۱)

میرزا علی محمد باب را پس از چند روز که از اجرای توبه‌اش گذشت
بار دیگر به ارومیه (رضائیه) مراجعت دادند و تا فوت محمد شاه و سلطنت
ناصرالدین شاه در قلعهٔ جهریق بود. تا این که در سال ۱۲۶۶ در دورهٔ
صدارت میرزا تقی‌خان امیر کبیر که بهاء‌الله او را به بدی نام برده و لقب
"تقی سفاک بی‌باک" (۲) به او داده است بار دیگر به تبریز آوردند. در
این سال حمزه میرزای حشمت‌الدوله در تبریز حکمران بود که شاه او را مأمور
قتل باب و اجرای فتوای علمای تبریز کرد. او فوج "نصرانی" را مأمور تیرباران
باب کرد، و در شعبان ۱۲۶۶ به دار آویخته شد. یکی از روزنامه‌های انگلیسی
عکس او را در بالای دار و جلو جوخهٔ آتش چاپ کرده که عیناً نقل می‌گردد.
۶ - ازلیگری (۳) . باب یکسال پیش از کشته شدن به میرزا یحیی نوری
که در میان بابیان لقب ازل می‌داشت و خود جوان هیجده‌ساله‌ای می‌بود،
نامه نوشته و او را به جانشینی از خود برگزیده بود. پس از کشته شدن باب
اندک گفتگویی دربارهٔ جانشینی او پدید آمد، ولی زود پایان پذیرفته،
همگی به ازل گردن گزاردند.

ازل از ترس دولت و یا به شوند دیگری پنهان می‌زیست. تابستان را
در شعیران و زمستان را در نور گذرانیده، به میان مردم نمی‌آمد. برادر
پدری او میرزا حسینعلی بهاء، که دو سال بزرگتر می‌بود، عنوان پیشکاری
ازل را می‌داشت و کارها را انجام می‌داد. بدینسان دو سالی گذشت و آرامش
در میانه رخ داد. پنداشته می‌شد کشتن باب کار خود را کرده و آب به آتش

۱ - روزنامهٔ دنیا، چاپ تهران

۲ - پیام پدر، ص ۲۱۴

۳ - شماره از کتاب کسروی است که پس از مهدیگری و ... و شیخیگری

و بابیگری ... به ازلیگری رسیده است.

شور و تکان بایبان فروریخته شده، ولی پیش آمدهایی وارونه آن را نشان داد. ریرا نخست در همان سالها، کوششی از بهائیان دانسته شد، که میخواستند روزی برخیزند و شاه و میرزا تقی خان و امام جمعه تهران را بکشند. و این بود کسانی از آنان دستگیر افتاده با دستور میرزا تقی خان کشته گردیدند. سپس در سال ۱۲۶۸ که میرزا تقی خان نمی بود، داستان بزرگ دیگری رخ داد و بار دیگر کسانی کشته گردیدند.

این داستان یکی از افسوس آورترین و دلسوزترین پیش آمدهای تاریخ ایران است و میباید خستوان بود که دژ رفتاری بیش از اندازه رخ داده. کنت گوینو، سفیر فرانسه، که این زمان در تهران می بوده و این داستان را با هنایندگی ترین ربانی در کتاب خود نوشته و به چاپ رسانیده، همین نوشتهها نتیجه آن را داده که اروپاییان، بایبان را شناخته و درباره ایشان خوش گمانی بیش از اندازه پیدا کرده اند. این داستان را در ناسخ التواریخ به درازی نوشته، و ما چون خواستمان نوشتن تاریخ پیش آمدها نیست، به کوتاهی یاد نموده، دنباله سخنان خود را خواهیم گرفت.

چنانکه گفتیم بایبان در جنگهایی که نخست کرده بودند، امید کنسورگیری مه داشتند. چون در حدیثها سخنان بسیاری از چیرگی امام زمان به دشمنان و از فیروزیهای او رفته، ایسان به آن امید با دولت می جنگیدند و آرزوهای بسیار در دل می پروریدند. ولی کشته شدن باب و شکستهایی که در مازندران و زنجان و تبریز از دولتیان دیدند، همه آرزوها را از میان برد. این بار بایبان به کینه جویی پرداخته و چنین خواستند که به ناصرالدین شاه و دیگران کیفری دهند، و این بود از تهران سه ن را فرستادند که به ناصرالدین شاه که در تاستانگاه نیاوران می زیست تیراندازند و او را بکشند این سه تن دلیرانه به کار پرداختند، ولی تیر به شاه نخورد و جز گزند اندکی به او نرسانید. با این حال شاه و درباریان به خشم آمده چنین نهادند که هر که را از بایبان پیدا کردند بکشند، و این بود فراشان را به جستجو فرستادند. در دو روز سه و دوش از آنها گرفتار شدند. چند تن



www.golshan.com

“... قنسول روس در تبریز با نقاشی ماهر بگنار خندقی رفته و نقشه آن دو جسد بکلیه را که کنار خندقی افتاده بود برداشت...”

(تلخیصی تاریخ نیل زرنندی - عبدالحمید اشراق - ص ۵۳۳)

“... روز شانی قنسول روس با نقاش حاضر شد و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندقی افتاده بود برداشت...”

(کتاب مقاله سیاح - نوشته عباس افندی - ص ۴۹)

از ایشان را که یکی میرزا حسینی بهاء می بود، چون به بایگری خستوان نمی بودند، نکشته، به زندان فرستادند. ولی بیست و چند تن را که یا بایی شناخته می بودند و یا خود پوشیده نداشته می خستوبندند، ناصرالدین شاه دستور داد بکشند. و چون می خواستند همگی مردم را با آنان دشمن و خونی گردانند، هر یکی را به دست گروه دیگری سپاردند. یکی را به بازرگانان دادند که هر کدام زخمی زده کشتند. یکی را به دارالفنون فرستادند که شاگردان نابود ساختند. یکی را به ملایان سپردند. یکی را به سربازخانه فرستادند. بدین سان بیست و چند تن هر یکی با دست گروه دیگری کشته گردید و پیداست که چه غوغا و دزد رفتارهایی رفت. از کسانی که در این روز کشته گردید، یکی حاجی میرزا جانی کاشانی (نویسندهٔ «نقطهٔ الکاف») بود. قره العین که چند سال پیش دستگیر شده، در خانهٔ محمودخان کلانتر می زیست، این زمان او را نیز کشتند.

از این پس بابیان نتوانستند در ایران بمانند. میرزا یحیی ازل که در نور می بود، چون داستان را شنید، با رخت درویشی از همانجا رو به گریز آورد، و پس از گردشها و راه پیماییها خود را از ایران بیرون انداخته، در بغداد نشیمن گرفت. بابیان نیز از هر کجا می بودند و خود را نهان می داشتند، بکتن و دوتن آهنگ بغداد کردند. میرزا حسینی بهاء که در زندان می بود، پس از چهار ماه، به خواهش کنسول روس و دیگران رها گردیده، همراه غلامی از کنسولخانه و گماشته‌ای از دولت ایران بیرون رانده شده (۱) او نیز در بغداد به ازل و دیگران پیوست.

بدینسان بغداد کانونی برای بابیان گردید، که روز بروز شعاره‌شان در آنجا فزونتر می شد. در آنجا نیز میرزا یحیی به کمتر کاری می پرداخت،

۱ - خود بهاء در یک لوح چنین می گوید: "و چون مظلوم از سجن خارج حسب الامر حضرت پادشاه سو سمع الله تعالی - مع غلام دوات علیه ایران و دولت بهیه روس، به عراق عرب توحه نمودیم" (بهاثیگری، ص ۵۶)

و میرزا حسینعلی همچنان پیشکاری او را می‌داشت (۱)

قبل از پرداختن به آغاز جدایی و تقسیم بایبان به دو گروه اصلی ازلی و بهائی، و همچنین شرح توطئه‌ها و حوادثی که در جریان مبارزه و برخورد این دو گروه اتفاق افتاد، اشاره به یک نکته لازم به نظر می‌رسد، و آن اینکه در تمام مدتی که باب زنده و یا زندانی بود، هیچیک از پیروان و همفکران صدیق او به این اندیشه نیفتادند که در صدد احراز مقام او برآیند. رشادتی که یاران نزدیکش چون ملاحسین بشرویه‌ای، حاجی میرزا جانی کاشانی، و مخصوصاً میرزا محمد علی تبریزی، در پایداری از خود نشان دادند، باور کردنی به نظر نمی‌رسد. و اگر گفته‌ها و نوشته‌های مخالفان دربارهٔ اینان نمی‌بود، بی‌شک حمل بر گزافه‌گویی می‌شد و ساخته و پرداخته خود بایبان به حساب می‌آمد.

ماجرای شرکت شجاعانهٔ زنان را در جنگها و مقاومت قهرمانانهٔ آنان را در زنجان و مازندران، طی گزارشهای پیشین، خواندید. دربارهٔ میرزا محمد علی تبریزی منابع موثق نوشته‌اند که، وقتی باب و سید حسین یزدی و میرزا محمد علی را برای گرفتن فتوای قتل از این خانه به آن خانه نزد مجتهدان عصر می‌بردند، در حالی که خود باب لابه می‌نمود، و از گفته‌های خود بی‌زاری می‌جست، و با سید حسین یزدی با ابراز بی‌زاری از باب، از مرگ رهایی یافت، میرزا محمد علی شریزی همچنان، چون سد سکندر ایستاده بود. حتی گریه و لابهٔ همسر و فرزندان - چند لحظه قبل از مرگ - نیز او را از راهی که در پیش گرفته بود، باز نداشت، و شگفت‌انگیزتر اینکه وقتی آخرین گلوله‌ها بدنش را غرقاب می‌کردند، در حالی که خود باب هنوز زنده بود، روبه‌وی کرد و با گفتن جملهٔ "رضیت یا مولای" - از من راضی شدی سرور من - از دنیا رفت.

اما بعد از کشته شدن باب به ناگهان وضع و روحیهٔ افراد دگرگون

می‌شود. در حالی که افراد عادی و بابیان با ایمان به خاطر انتقامجویی، نقشه قتل ناصرالدین شاه، امیرکبیر و دیگر دشمنان باب را در سر می‌پروردند، میرزا یحیی صبح ازل - جانشین و وصی رسمی باب - دزدانه از میدان مبارزه می‌گریزد، و آن دیگری - میرزا حسینعلی کمبعلی - دعوت نبوت و حتی الوهیت می‌کند و باب را تنها مبشر ساده‌ای می‌شمارد که به خاطر دادن بشارت ظهور وی قیام کرده بود - در زندان با رد و نفی باب و آیین او، و همچنین با متوسل شدن به سفارتخانه، یک کشور بیگانه و خارج از مذهب، جان خود را نجات می‌دهد.

اینها حوادثی است که تا زمان زنده بودن باب، حتی از بابیان عادی و مردم کوچک و بازار نیز نظیر آن دیده نشده بود، چه رسد به مردان باعلاقای چون ملاحسین بشرویه‌ای، یا میرزا محمد علی تبریزی... از اینجا به بعد است که توطئه‌های جانشینان و سردمداران آیین جدید علیه یکدیگر آغاز می‌شود، و کار به قتلها و کشتارهای داخلی، سم خوراندنها و افتراها و تهمت‌ها می‌گردد. به همین جهت، مخالفان، بابیان نخستین و ازلیان و بهائیان بعدی حق دارند تصور کنند که همه دعواها بر سر لحاف ملا نصرالدین بوده است. بدین معنی، که سران بازماندگان پس از رانده شدن از ایران و جایگزین شدن در یک مکان امن، به خاطر تصاحب "میراث" او به جان یکدیگر افتاده بودند.

این میراث، تنها ثروت و تعول مادی نبود، بلکه پشتوانه معنوی شایان توجهی بود که اگرچه در اختفا می‌زیست، ولی بالقوه در ایران وجود داشت و می‌توانست سالها و سالها مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

این تصور، زمانی بیشتر با حقیقت تطبیق می‌کند، که می‌بینیم مخالفتها و غرضورزیها، پس از برخوردهای دو گروه اول و پیروزی بهائیهها بر ازلیها نه فقط پایان نمی‌پذیرد، بلکه با گذشتن هر دهه و پایان یافتن زندگی هر نسل، به مراتب شدیدتر از پیش رخ می‌نماید، و این صحتی است که از فصل سوم به آن می‌پردازیم، تا چگونگی رهبری سازمانهای بهائی و

اختلاف بین رهبران آن را پس از مرگ شوقی افندی بررسی کنیم . اینک به دنبال سخن خود باز می‌گردیم و با استفاده از کتاب کسروی حوادث سالهای نخستین - پس از مرگ باب - را بررسی می‌کنیم ، با یادآوری این واقعیت که باب ، خود در زمان حیاتش ، راه را برای این تصادمها باز گذاشته بود :

۷- من ینظیره الله - سید باب با آن چوبهایی که می‌خورد و توبههایی که می‌کرد و درماندگیهایی که نشان می‌داد ، هوس دست از گریبانش برنداشته ، کار خود را همچنان دنبال می‌کرد . یکی از کارهای او این بوده که در زندان کتابی به نام " بیان " با عربی و فارسی نوشته که " کتاب احکام " اوست . این کتاب همانست که از بس رسواست بهائیان کوشیده‌اند از میانش برند و نسخه‌ای باز نگزارند .

در این کتاب باب ، بارها از کسی که در آینده خواستی آمد ، سخن رانده و او را " من ینظیره الله " می‌نامد ، و جایگاه بس بلندی برایش باز کرده به بسیج بزرگی برای آمدنش می‌پردازد . برای آنکه نمونه‌ای هم از کتاب بیان آورده باشیم ، چند بخشی را از آن که درباره " من ینظیره الله " است در پایین می‌نویسیم .

در یکجا می‌گوید :

" قل الثالث من بعد العشران یبعث فلکامی البیان
کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه ما یکن علیه
خمس و تسعین عدد اما لم یکن له عدل ولا ثبه ولا کفو
ولا قرین ولا مثل ولم یخرج عن حدود الهاء ظهورات
اسماء عن امراه علیه الی یوم القیمه یومئذ صنع ذلک فی
البیان فلتفتدون عند اقدام من ینظیره الله ثم یدی الله
تسجدن وان تفخرون بذلک یا اولی الملک والا والله غنی
عن العالمین . "

معنی این عربیهای غلط و بسیار خنک آنکه :

" باب دستور می دهد که اگر پادشاهی از میان بابیان
برخواست باید نود و پنج تکه گوهر بیمانندی به دست آورد
و به تاج خود زند که اگر "من ینظهره الله" در زمان او پدید
آمد رفته در پیشگاه او سجده کند و آن تاج را با گوهرهایش
به جلو پاهای او گزارد . "

و در جای دیگر می گوید :

" قل انما السابغ قلتبلغن الی من ینظهره الله کل
نفس منکم بلور عطر یمتنع رفیع من عند نقطه البیان ثم بین
یدی الله تسجدون یا یدیکم لا بایدی دونکم . "

و معنی اینها نیز آنکه :

" باب دستور می دهد که هرکسی به من ینظهره الله
شیشه بلورین پر از عطری به نام ارمغان نقطه بیان (که
همان باب باشد) برد و در پیش او سجده کرده با دست خود
برساند . "

" از گفته های باب در دیگر جاها نیز چنین پیداست که او پیدایش
من ینظهره الله را به یک آینده دوری نوید می داده ، ولی بسیاری از بابیان
بروای این را نکرده هوس "من ینظهره اللهم" گریبانگیر ایشان می گردد .
چنانکه در بغداد چند تن به همین دعوی برخاستند که یکی را به نام میرزا
اسدالله دیان بابیان کشتند ، و دیگران نیز کاری از پیش نبرده خود به
خاموشی گراییدند .

" ولی در این میان برخی خودسریهایی از میرزا حسینعلی بهاء
رو می نمود و چنین فهمیده می شد که او را نیز هوایی در سراسر است . و چون
این رفتار او به سران بابیگری گران می افتاد و زبان به نکوهش باز کرده

بودند ، بهاء در بغداد نمانده ناپدید گردید و پس از دیرگاهی دانسته شد به سلیمانیه به میان کردان رفته و در آنجا با درویشان خانقاهی روز می‌گزارد . چون این دانسته شد ، میرزا یحیی نامه‌ای به دلجویی از او نوشت و میرزا حسینعلی پس از آنکه دو سال در سلیمانیه مانده بود به بغداد باز گردید . ولی رفتارش همان می‌بود و رمیدگی میانه او با میرزا یحیی و سران بابی از میان بر نمی‌خاست .

" در بغداد بابیان از یکسو میان خود کشاکشها می‌داشتند ، و یکدیگر را می‌کشتند و از یکسو میانه‌هایشان با شیعیان زد و خوردها رخ می‌داد . و چون ملایان نجف و کربلا نیز از آنان ترسیده نزدیک بودندشان را نمی‌خواستند ، دولت عثمانی بهتر دانست همگی را از بغداد به استانبول کوچاند . و این کار در سال ۱۲۷۹ رخ داد که بابیان تا آن هنگام دهسال در بغداد زیسته بودند .

" ۸ - بهاءگیری : در استانبول بابیان بیش از چند ماهی نماندند که همه را به ادرنه فرستادند . در اینجا بود که میرزا حسینعلی دعوی " من بظهره اللهی " آشکار گردانید و رمیدگی میانه او با برادرش به دشمنی انجامید .

" بهاء در آن چند سال برخی از سران بابی را به سوی خود کشانیده از آنسو نیز با بابیانی که در ایران نهانی می‌زیستند ، نامه‌نویسیها کرده ، زمینه را برای خود آماده گردانیده بود .

" بهاء چنین می‌گفت : آن کس که می‌بایست پدید آید منم . باب یک مژده رسانی برای پیدایش من می‌بوده . اینکه در این چند سال ازل جانشین باب پیشوای بابیان نشان داده‌شده ، بهر این می‌بوده که هوشها به آن سو گردد و من جایگاهم از دیده‌ها دور مانده و از گزند و آسیب ایمن باشم . در این زمینه " لوح "ها می‌نوشت و به ایران می‌فرستاد . عربیهای این نیز غلط و خنک ولی به اندازه غلطی و خنکی عربیهای باب نیست .

" پیدا است که میرزا یحیای ازل و بسیاری از سران بایبی این دعوی بهاء را سعی پذیرفتند و ایستادگی می نمودند . ولی بهاء بیروا ننموده کار خود را دنبال می کرد . این رو در میانه کشاکشها رخ می داد ، و دو سو تا می توانستند آبروی یکدیگر می ریختند ، دروغها به همدیگر می بستند . بهاء می گفت : میرزا یحیی می خواست به من زهر خوراند و بکشد . میرزا یحیی می گفت : این آهنگ را بهاء در باره من می داشت . دو برادر یکدیگر را به " مباحله " هم می خواندند . پیروان از پیکار بازنایستاده مردم را نیز ناآسوده می گردانیدند . "

" در نتیجه " اینها دولت عثمانی ازل و بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد که هر یکی با پیروان خود به جای دور دیگری فرستاده شوند که در آنجا به حال " قلعه بند " زندگی کنند . این بود میرزا یحیی را با خاندان و پیروانش به جزیره قبرس که آن زمان در دست عثمانی می بوده فرستادند . بهاء را با خاندان و پیروانش به عکا روانه گردانیدند . از اینجا دو برادر از هم جدا شدند . پیروان ازل که همان بابیان می بودند " ازلی " نامیده گردیده ، پیروان بهاء نام نوین " بهایی " پیدا کردند .

" بهاء در عکا در قلعه بند (در سربازخانه) می زیست و یکی از داستانها که در همان ماه نخست رسیدنشان به آنجا رخ داد کشته شدن سه تن از ازلیان با دست بهائیان بود . چگونگی آنکه عثمانیان چون ازل و بهاء را از ادرنه به قبرس و عکا می فرستادند ، چهار تن از بهائیان را همراه ازل و چهارتن از ازلیان را همراه بهاء گردانیدند . چون دشمنی دو دسته را با همدیگر می دانستند ، خواستند به جاسوسی درباره یکدیگر وادارند . چهار تن ازلی که همراه بهاء خواستندی رفت یکی حاجی سید محمد اسپهانی (از یاران باب) و دیگری میرزا آقاخان کجکلاه و دیگری میرزا رضا قلی نفرشی و دیگری میرزا نصرالله می بودند . میرزا نصرالله پیش از روانه شدن در ادرنه درگذشت و چنین گفته شد که بهائیان زهرش دادند . اما آن سه تن تا عکا همراه بهاء می بودند . تا یکسببی چند تن از بهائیان با خنجر و شمشیر به سرشان ریختند و هر سه را کشتند تا چندی بهاء گرفتار بازپرس و بازخواست از سوی عثمانیان

می‌بوده. این یکی از آدم کتیهایی است که از بهائیان می‌شمارند.

"بها" در عکا با "تقیه" راه رفته خود را یک مسلمان پابرجایی نشان می‌داد. زیرا نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و به مسجد رفته در پشت سر امام سنی نماز آدینه می‌گذاشت، و با این حال رشته خود را با بهائیان ایران نبریده، برایشان لوح‌ها می‌فرستاد و دستورها می‌داد. چنانکه گفتیم او نخست دعوی "من ینظهره اللهی" می‌داشت، ولی کم‌کم از آن زمینه گذشته خود را نه تنها برانگیخته از خدا می‌نامید، به شیوه صوفیان و دیگران دعوی خدایی نیز می‌کرد. مرد درمانده‌ای که گاهی از ترس جان باورهای خود را انکار می‌کرد، و گاهی با دست عثمانیان از شهری به شهری برده می‌شد، ناگهان میدان یافته از خدایی دم می‌زد. با این حال گاهی نیز هوس گریبانگیرش شده شعرهای پوچ و بی‌وزن و قافیه می‌سرود:

از باغ الهی با سوره ناری آن تازه غلام آمد هی‌هی

هذا جذب الهی هذا خلق رحمانی هذا قمص ربانی . . .

"با این حال در سایه هوشیاری و زیرکی خودش و پسر بزرگترش میرزا عباس کارش در میان بابیان نیک پیش می‌رفت و دیرگاهی نگذشت که میرزا یحیی و هواداران او را از میدان بیرون گردانید.

"بیچاره میرزا یحیی چون به جزیره قبرس رفت آوازش بریده گردید. در ایران حاجی میرزا هادی دولت آبادی نماینده او می‌بوده، ولی چنین پیداست که با میرزا یحیی به همبستگی بسیار کم می‌داشته، پیروانش نیز با خاموشی و آرامی می‌زیستند و آن تندی و گرمی که از بهائیان پدیدار می‌بوده، از آنان دیده نمی‌شد. اکنون نیز به یکبار گمنام و خاموشند و همانا بیشتری از آنها کیش خود را فراموش کرده‌اند.

"بها" بیست و چند سال در عکا می‌زیست و کارهای خود را دنبال می‌کرد. یکی از کتابهای او که به جای قرآن نوشته و مانندسازی کرده به نام "اقدس" است و برای آنکه نمونه‌ای نیز از نوشته‌های او در دست باشد، جمله‌هایی را از آن کتاب در پایین می‌آوریم.

در اینجا کسروی جملاتی چند از کتاب اقدس نقل کرده که چون خارج از بحث ماست از نقل مجدد آنها صرف نظر می‌کنیم .
کسروی سپس چنین می‌گوید :

" چنانکه دیده می‌شود اینها کم غلط‌تر از بافندگیهای سید بایست ، با این حال بهاء چون می‌دانسته که غلط می‌یافتد و ملایان ایرادها ، خواهند گرفت ، اینست پاسخ داده چنین می‌گوید :

" این نوشته‌های مرا نباید با قاعده‌های صرف و نحو بسنجید ، بلکه باید قاعده‌های صرف و نحو را با این نوشته‌های من بسنجند . " این سخن معنایش آنست که من چون عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم شما باید آن قاعده‌هایی را که برای درست نوشتن هست کنار گزارید و شما نیز غلط‌نویسید . بهتر گویم : معنایش آنست که هر غلطی گفتم گفته‌ام . شما نباید ایراد گیرید . این همان پاسخی است که سید باب درباره غلطهای خود می‌داد .

۱۴۰۶

" ۹ - عبدالبهاء : بهاء در سال ۱۳۱۲ هـ ق درگذشت . پس از او پسرش میرزا عباس که عبدالبهاء شناخته شده ، جای او را گرفت ، ولی چون برادر دیگرش میرزا محمدعلی گردن به جانشینی او نمی‌گذاشت و درباره ارت نیز کشاکش بسیاری در میان می‌بوده ، بار دیگر پیکار دو برادر پیش آمد ، در اینجا نیز هر یکی تا توانست آبروی آن دیگر را ریخت و یک رشته دشمنیها به میان آمد که از سخن ما بیرونست .

" به هر حال عبدالبهاء جای بهاء را گرفته به راه بردن پیروان پرداخت . این سیز لوح‌ها می‌فرستاد و کتابها می‌نوشت ، و برای آنکه نمونه‌ای از نوشته‌های این نیز در دست باشد ، یکی از لوح‌های او را که به فارسی نوشته در پایین می‌آورم :

" بادکوبه ، احیای الهی و اماء رصمن علیهم و علیهم

الهباء الایهی - هو الله "

" ای عاکفان کوی دوست ، ای عاشقان روی دوست ، قفقاز یا جمیعا تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رس تعبیر شده ، جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خبرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را به نجات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فداه به چهریق سرنگون و در آنجا محبوس گشتند . حافظ شیرازی رایحه‌ای به مشام رسید و این غزل را گفت :

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس

بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

و حضرت زردشت نیز مدتی در آن صفحات سیر و حرکت می فرمودند و کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنانست که آشیانه سیمرغ است و لانه عنقای شرق ، لذا امید چنانست که این عنقا که شهر تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر بدیع ربانی در قفقاز لانه و آشیانه نماید ، الحمد لله احبای بادکوبه در این سالهای جنگ با جمیع طوایف آشتی داشتند و به موجب تعالیم الهی به کل مهربان و در امر الله جوش و خروش داشتند و از باده محبت الهی سرمست و مدهوش بودند ، حال باید مانند نهنگ بخروشد و تلافی سالهای جنگ نمایند و با آهنگ مستانه و ترانه عاشقانه آن اقلیم را به اهتزاز و حرکت درآرند ، تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه بیگانگی بتابد و ظلمات بیگانگی زائل گردد ، و جمیع طوایف با یکدیگر بیامیزند ، و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولعی انگیزند که ممالک مجاوره نیز به اهتزاز و حرکت آیند و علیکم و علیکن البهء الابیهی .

تموز ۱۹۱۹ . عبدالبهء - عباس .

این از لوح‌های بنام عبدالبهء است ، و شما از اینجا پی به مایه دانش او توانید برد . دیگر لوح‌ها و کتابهایش نیز از همین بافندگیهاست . عبدالبهء ، سی و چند سال پی کار خود را می داشت و چون دولت

عثمانی مشروطه را پذیرفت و به او نیز آزادی داده شد، در سال ۱۳۲۸ سفری به مصر و اروپا کرد. همچنان سفری به امریکا کرد و در سال ۱۳۴۵ بدرود زندگی گفت.

"۱۵ - شوقی افندی - پسر از مرگ عبدالبهاء نوه دختری او شوقی افندی جایش را گرفت، در این هنگام باز سخنانی به میان آمد و کسانی بازگشتند. زیرا از روی گفته بهاء در کتاب اقدس که می گوید: "قد اصطفینا الاکبر، بعد الاعظم" بایستی پس از عبدالبهاء که "غصن اعظم" (۱) می بود، نوبت

۱ - از این صفحه به بعد با القابی که بهاء به خویشان و طرفداران خود داده بودند، بر می خوریم که به اختصار به معرفی آنان می پردازیم:

عباس بهاء = غصن اعظم
 محمد علی بهاء = غصن اکبر
 لیدی منیره زن عبدالبهاء = ادرنه
 آقا جمال بروجردی = اسم الله الجمال (هنگامی که پیرو غصن اکبر شد، مخالفانش او را "پسر گفتار" نامیدند.)
 میرزا محسن داماد دوم عبدالبهاء = افنان
 میرزا هادی داماد بهاء = افنان

فضل الله مهتدی که خود کاتب وحی و مأمور نوشتن فرامین القاب یا به قول خودش "پاینامه" هاست، اشاره به القاب بی رویه و ناصحیح کرده و می نویسد:

"... اکنون بینیم افنان کیانند. بهاء که نزد پیروان خود دادمند خدائی بود خود را درخت و فرزندان نرینه خویش را غصن خواند و بستگان سید یاب را افنان، بگمان این که اغصان شاخه های بزرگ و افنان شاخه های کوچک است ولی در واژه تازی غصن را شاخه و فنن را شاخه راست گویند و از سه به بالا اغصان و افنان است. و باز گمان کرده که افنان تک است از اینرو به

←

به میرزا محمد علی "غصن الاکبر" برسد. آنگاه عبدالبهاء نوید برپا گردانیدن "بیت العدل" نیز داده بود. اینها مایه گفتگو می‌بود. ولی چون عبدالبهاء وصیت کرده بود شوقی در جای او پایدار گردید و اکنون نیز هست". (۱)

→ هریک از بستگان باب به جای این که فنن بگویند افنان گفته ..."

(پیام پدر، ص ۱۴۲)

۱- بهائیکری، ص ۵۲-۶۶. لازم به یادآور است که بنویسم، هنگام

نگارش کتاب - سال ۱۳۲۴ - شوقی افندی حیات داشته است.



www.golshan.com

نخستین اعضا^۱ اولیه محفل بهائیان تهران در ۱۳۲۶ هـ.ق



www.golshan.com

روشنفکران و مبلغین جهانی تهران در ۱۳۳۹ هـ.ق.



www.golshan.com

عده‌ای از اعضاء محفل بهائیت تهران در پارک اتابک این عکس را برداشته‌اند .

تا انقلاب بلشویکی در روسیه و سرنگون شدن سلطنت تزار روسیه (که بهاء‌الده افراد این خانواده را ستایش کرده است) اولیاء بهائیت مرتباً به سفارت روسیه می‌رفتند و با سفیر خلوت کرده با او به گفتگوها می‌پرداختند

" عکس از اليوم بهائیت تهران "



www.golshan.com

هق - ۱۳۱۵

مبلغین بهائی محفل بهائیان تهران



www.golshan.com

هق - ۱۳۱۴

دومین دسته مبلغان بهائی در سال



www.golshan.com

زنان بهائی تهران با دوشیزه گهینسال مارتارت امریکایی



www.golshan.com
بهائیان تهران با دوشیزه گهسال کهنلر امریکائی

بیش از این گفتیم که بهائیان با خارجیان روابط صمیمانه داشته و دارند. ایجان ابتدا به دولتهای تزاری روی آوردند و پس از انقلاب بلشویکی به انگلیسها و از پایان جنگ دوم، بسوی امریکائیان ساده و رودیوار که اکثر از کارهایینان بدون مطالعه و تعمق و بعد از است رفتند، دوگراور چسبند. تند رابخته بهائیان با رمان امریکائیان است.



www.golshan.com

مصور رحمانی عکاس از دوران آخر سلطنت مظفرالدین شاه تا بعد از شهریور ۱۳۲۰ مبلغ و عضو فعال بهائیان بود و در بین درباریان قاجار بهائیت را تبلیغ و گسترش می داد.

از سال ۱۳۲۰ او که با دریفوس سفیر آمریکا در تهران و خانمش روابط نزدیکی برقرار کرده این دو نفر را بخانه اش دعوت کرد و با چند نفر بهائی عکس‌هایی گرفت. او این عکس‌ها را شاهد بهائی شدن این زوج آمریکائی دانست و به مقدار زیادی توزیع کرد.



جسد یکی از قاتلین بهائیان که پس از پلدار آویختن در میدان "پای قایق تهران" دیده می شود.



بہائیت و سیاست

بہائیان از آغاز فعالیت‌های خود، طی تبلیغاتی که می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند، شرکت در امور سیاسی را برای عموم پیروان خود ممنوع اعلام کرده، آنان را از دخالت در سیاست محروم ساخته‌اند. در محافل بہائیت - بخصوص در طبقات پایین این فرقه - تبلیغات فراوانی دربارهٔ عدم دخالت در سیاست و قبول و اطاعت از قوانین ملی و محلی (هر نوع قانون و سیستم سیاسی که باشد) گفته و شنیده می‌شود، تا آنجا که حتی اساس تبلیغات خود را برای ورود به جامعهٔ بہائیت روی همین پایه قرار داده‌اند. اما از همان روزی که پس از اعدام باب به ناصرالدین شاه سوء قصد شد تا به امروز، کار بہائیان خواه ناخواه، به سیاست گرائیده است و بارها و بارها این امر به اثبات رسیده که بہائیان ایران، همه در امور مختلف سیاست در ایران دخالت کرده و می‌کنند و هم با جریان‌های سیاسی بین‌المللی بستگی دارند. نکتهٔ مهمتر اینکه در نیم قرن اخیر بہائیان ایران در سازمان‌های مختلف مملکتی - حتی مقامات عالیہ - شرکت دارند و در سیاست مملکت نه فقط نظارت، بلکه دخالت و عمل می‌کنند. اگر عدم دخالت بہائیان در سیاست، در سال‌های اول تشکیل این فرقه واقعیت داشت، امروز که بہائیان در شئون مختلف مملکتی و حتی (پست‌های بسیار حساس) شرکت دارند، چنین ادعایی کاملاً بی‌مورد است، و آنها بدون تردید نه فقط در سیاست دخالت دارند، بلکه در بسیاری موارد راهنما و عامل اصلی امور

سیاسی هستند.

برای اینکه نمونه‌هایی از دخالت بهائیان در سیاست، بخصوص وابستگی‌های سیاسی سران بهائیت ایران را نشان بدهیم، بد نیست که اندکی به گذشته بازگردیم و از هنگامی آغاز سخن کنیم که ماجرای سوء قصد به ناصرالدین شاه اتفاق افتاد.

می‌دانیم که چند سال بعد از اعدام باب در تبریز، سه تن از بهائیان به ناصرالدین شاه سوء قصد کردند، ولی مراقبان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله کرده و با دستگیری آنان مانع از انجام نقشه بهائیان شدند. بهاء‌الله در آن زمان نهایت کوشش را به کار برد تا مداخله خود را در امر سوء قصد انکار کند، ولی پناهنده شدن او به سفارت روس و حمایت علنی سفیر و حتی دولت روسیه تزاری از وی سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا - مادرش - و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شده و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند.

برای اینکه ماجرای سوء قصد را به استناد به واقعیات و بیطرفی کامل بیان کرده باشیم، آنچه را که خود بهائیان در این باره نوشته‌اند عیناً نقل می‌کنیم. نخست از نوشته عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله "سیاح" اتخاذ سند کرده، شرح ماجرا را چنین می‌خوانیم:

"بعد این واقعه (اعدام باب) خطای عظیمی و جسارت و ذنب جسمی از شخص بابی سرزد که صفحه تاریخ این طایفه را سیاه و در جهان مدنیت بدنام نمود. و خلاصه آن واقعه اینست که در زمانی که باب مقیم آذربایجان بود، صادق نامی جوان ارادت تام به باب یافته... (۱) و از فکر و هوش مسلوب بود. چون واقعه باب در تبریز واقع شد، این خادم به زعم خویش به او هام خونخواهی افتاد... لہذا از نادانی و جنون... از تبریز برخاسته یکسر به طهران آمد و یک نفر دیگر با او همدستان شد و چون موکب شهرپاری

۱- این نقطه‌ها و احیاناً جای خالی پاره‌ای کلمات از متن مقاله است.